١٦٣٨٧
٢٠٧٥٥٢

قباله املاک چنین است

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی احل البیع والشری وحرم الغصب والاحتکار والزنی
والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله الطاهرین من بعد
وعشی وصباح ومسا اما بعد باعث بر تحریر این ارقام
شرعیه وسبب از تسطیر این کلام مرعیه آنکه حاضر شد در حالت
صحت نفس وکمال عقل وجواز تصرف واجتماع حواس ظاهری
وباطنی عالیحضرت پسندیده فطرت کربلائی عبدالله ولد حضرت
بمبایعه صحیحه شرعیه دینیه اسلامیه تملیک وتمامی موازی و
مساحت یکقطعه باغچه سرای خود را که واقع وکاین است

در محال

در محال شهر یار مشهور و موسوم است بنقلان و باغچه
مزبوره بمبلغ سه تومان تبریزی است و باغچه توضیح حماج محدود
از یکطرف از لوله بدارد علانی است و تتمه بجانب [illegible]
وقضایا و دکانات الکتاب عالی ملا محمد تقی با جمیع
ومدخل وآب کندا وآنچه لازم ملکیت او شاید و باید بمن
محکوم القدر والوصف بمبلغ چهارده تومان وجه رایج
سابقه نموده وصیغه عربیه وفارسی جاری گردید و بعد القبض
واقباض وتسلیم وتسلم واسقاط خیارات جاریه حتی خیار
الغبن ولو کان بیّن الفحش بوقوع پیوست و تمامی ثمن مبیعه
محدوده مذکوره را از ید بایع طایع گلیه و اخراج نموده
مالکانه مشتری فوق در آورده کتصرف الملاک فی املاکهم
وذوی الحقوق فی حقوقهم بابین نحو ساز توضیح موده وبایع

مزبور دعوی غبن در غبن آنرا در عوض مبلغ درآورده
مبلغ چهار تومان و یکهزار دینار رایج مصالحه شرعیه نموده
و بمال المصالحه در حضور و جهت و عاید است که عند التجرد زوج
المتحقق و ظهور المدعی در عهده کلی دعوی آن بردن
انداده بعذری موقوف و مسقط جایز ندارد و کان ذلک
تحریراً فی ۲ شهر جمادی الاولی [illegible] الحمد لله الذی
مالک الملک و خالق الارضین والافلاک والصلوة والسلام
علی اشرف المرسلین مخاطب بخطاب لما خلقت الافلاک
اما بعد باعث بر تحریر این حروف شرعیت ملحوف آنکه
حاضر شد در حالت صحت نفس و کمال عقل و جواز تصرف
بالطوع والرغبه عالیشان ملا [illegible] ولد مرحمت مآب [illegible] شرعیه
دینیه اسلامیه بحکم و تمامی موازی و مساحت [illegible]

۱۰۱

مزارعی و مواشی زمستانیه که واقع و کاین است [illegible]
مزبور متقدر از [illegible] تبریز [illegible]
محتاج بحدود اربعه ندارد عالیشان [illegible] عالیجاه [illegible]
القاب ملا محمد زکی با جمیع [illegible]
ملکیت را باید و شاید بمبلغ سه تومان تبریزی [illegible]
[illegible] او [illegible] ولو کان فاحش [illegible]
و تمامی ثمن [illegible] محدوده [illegible] بایع [illegible]
نموده [illegible] شرعی فوق درآورده [illegible]
[illegible] دعوی الحق فی حقوقهم [illegible]
[illegible] و شرط آنکه هرگاه بعد از [illegible] مدت
چهار سال [illegible] الشهور والایام [illegible] شرعی فوق
نماید [illegible] نموده والا [illegible] مراحل خود

محکوم نموده باشد وکان ذلک فی شهر شعبان المعظم ۱۲..

اجاره نامچه در معامله هذه السنه توشقان ئیل الی بهار
سیچقان ئیل بإجاره بمقاطعه صحیحه شرعیه دینیه اسلامیه
قبول نمود عالیشان ... سکان عمدة الاعیان جعفر قلی بیک
رودباری ... که مواری و مساحت دوازده تومان تبریزی
از مال خالص عالیشان نتیجه الاعیان محمد طاهر بیک ... نقد
نقد مذکور ثابت و لازم شرعی است که بعد از انقضای مدت
چهار ماه هلالی که عبارت از پنجم شهر رجب است معماری
فوق نموده بعد از موقوف و مطلق جایز نباشد وکان ذلک فی شهر ...

شرط نامچه شرط ... بمقاطعه صحیحه شرعیه دینیه اسلامیه
قبول نمود عالیشان ... نتیجه الاعیان ... یکقطعه باغ که
مواری و مساحت یکقطعه ... موازی ... که ...

وکالت ...

دکانی است در محال نوابان مشهور و موسوم است ... خیه
مرتفع مزبور مقدار ... تومان تبریزی روغن است ...
توضیح حساب ... اربعه ... عالیحضرت ... نموده
... کربلائی نوروز علی ... بمدت چهار سال
کامل الشهور والایام که در این مدت مسطور در تحت تصرف
خود داشته ... نماید رسم الاجاره بر ساله مقدار ...
تومان تبریزی روغن است که ... تسلیم و معماری ... مذکور
نموده بعد از موقوف و مطلق جایز نباشد وکان ذلک
فی شهر ربیع الثانی ۱۲.. **وکالت نامچه** وکیل ... مطلق ...
جناب ... خود کرد ... عالیشان ... سکان عمدة الاعیان
آقا محراب علی عالیجناب مقدس القاب ... وکالت
... علی ملا قنبر علی را در باب اموال و مخلفات ...

حاجب الالباب اشغال شرعی مشار الیه باقیه درباب خریدن
و فروختن و سایر رغائب شفیع و کلیات که اقتضا نمون شرع مطاع
امور معموله اشته ما دون است هر که علیم و خبیر بصیر بوده باشد
اسامی سامیه اظهار کردای خود را در این ورقه ثبت و درج
فرمایند تا در نزد اولی شرع مطاع محل اعتبار بوده باشند
و کان ذلک فی شهر ربیع الثانی ۱۲۷۱ تقسیم نامچه تقسیم املاک
و اموال و اجناس و مخلفات خود نموده والدان مرحوم مغفور
مبرور رضوان جایگاه جنت آرامگاه حاجی جعفر قلی از اناثا و
ذکورا در حال رضامندی و حصه رسدی هر یک در تحت
تقرب ایشان نوشته کرد شد تا واضح بوده باشد در باب
حصه و رسدی خان سلاله الاعیان آقا نقد علی محمد مذکور
نماند که والدان مرحوم از اناثا و ذکورا هر کدام حصه

الدی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زنان حصه و رسدی یک نفر صبیه زنان به اتفاق خود

[illegible]

[illegible]

و رسدی خود را در وفق خواهش متصرف گردیده اند هرگاه
احدی از والدان مرحوم در این باب سخنی داشته باشند از
درجه اعتبار ساقط و باطل بوده باشند و کان ذلک فی تاریخ

لعزار

شراکت نامچه غرض از تحریر این کلمات و ثبت آیات
آنکه موروزی حصار راس کاوزراج که نصف از مال حاجی عالیه رفت
توضیح آثاری کربلائی محمد اسمه نصف از مال عثمان سیاه کمال محمده
الاعیان لااختلاف میباشد که کربلائی مزبور در سر بستاری گاو های
مزبور قیام و اقدام نموده هر ساله مقدار چهار من روغن ارباب
شیر و توان مهمانی عثمان ساله نموده عذری که خلاف شرع
مطاع نموده باشد نیاورده مفرور شرط آنکه هرگاه مرعی با نفیر
سهم رسد شاراله از جواب آن بیرون آمده بعذری موقوف
و معطل جایز ندارد و کان ذلک فی ۲ شهر شوال المکرم ۱۲۴۲
التزام نامچه ملتزم و متعهد گردیده اند ضابطان ورثه سعدان
محال طالقان در آنکه مبلغ یکهزار تومان باقی مالیات سنه ماضیه
سلطان ... را از عهده تحریر که غره شهر ربیع الثانی است ممر ...

۱۲۰

مدت شش ماه میلادی که عبارت از غره شهر رمضان است تمام و کمال
آورده تحویل کارکنان نوروز استطاب اشرف والا نموده ختامچه
در این خصوص سامحه و تعلل ورزی نماید مبلغ دویست تومان بر ذمه
سرکار والا کارسازی نماید معذرت تحویله دکان و دکاکین ...
وصیت نامچه الحمد لله الذی لا یبقی الا وجهه و لا یدوم الا ملکه کل
شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون اما بعد باعث بر ترقیم
این کلمات متضمن آیات آنکه نظر بموجب آیه شریفه کتب
علیکم اذا حضر احدکم الموت و موافق آیه صدق شأنه کل
نفس ذائقة الموت و ورای نظر نموده آیه شریفه کل من علیها
فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام و بر وفق حدیث
صحیح از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده اند
من مات بغیر وصیة مات جاهلیة چون وصیت واجب بنیان است

در برکت دنیه و ثواب اخروی است لهذا توفیق رفیق و شامل
حال و کامند احوال گماه سعی جایگاه عزت و شان شمرادید عمده
الاعیان میرزا محمد اکبر بیگ کردیده که جناب مقدس القاب فضایل
و کمالات اکتساب علامی فهامی ملا محمد را وصی شرعی نموده و مواثق
آیه صدق رقمیه در احادیث رحلهم لاشیا حروف ساقه و لا یستقدمون
چون با رحش از عاریت سرای فانیه بدار البقای جاودانی انتقال
نماید مخلفات و متروکات او را از قرار وصیت معمول داشته
از بابت صوم و صلوة دو عام سیم از بابت اخراجات از قرار
تفصیل ذیل این مختصر و مسطور نماناد که موجب ... نموده

[illegible]

[illegible]

در اطراف ... وکان ذلک فی شهر رمضان المبارک

وقفنامه الحمد لله الذی هو الواقف علی الاسرار والمطلع
علی الضمایر والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله الطاهرین اما بعد
نظر بمضمون ... مشحون آیه شریفه المال والبنون زینة الحیوة
الدنیا والباقیات الصالحات خیر ثوابا و در حسن عملا و مواثق
حدیث صحیح از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم الدنیا
مزرعة الاخرة پس رهروان جاده هدایت مستقیم و راه ناقصان
وادی نعیم و جحیم سزاوار و کوار است که تحفه اجر اخروی و وسیله ابدی
اندک تا پا نماید نظر بقول جناب ولایت مآب مرتضوی انما
الدنیا فناء پس چندان رغبت و اعتقادی باین دور و زه عمر و

بجدوده و بنا نموده بهترین اعمال و شریفترین افعال در دو دار
وقف نمودن قرآن و املاک رطبه و یابسه است بنا بر آن
توفیق رفیق و شامل حال وکالت آثار عالیجاه رفیع جایگاه عزت
و کامکار همراه مقرب الخاقان امیر اصلان خان کوه گیلویه
قریه نورآباد من محال ممسنی را وقف مخلد و حبس مؤبد نمود که
مداخل منافع قریه مزبوره را صرف اخراجات تکیه و تعزیه خوانان
جناب سید الشهدا علیهم السلام نموده و تولیت آن را الی جناب
سیادت مآب آقا سید علی مفوض و مرجوع گردید که در امر تعمیر قریه
مزبوره قیام و اقدام نموده از قراری که قلمی یافت عمل نماید اعلام
نمونه نامچه متعهد گردید اقل خلق الله [illegible] که
مزارعی و ساخت یکقطعه اراضی شلتوک زاری که واقع و مکان آن است
در محال [illegible] مشهور و موسوم است [illegible]
[illegible]

عالیحضرت سپهبد بنده فطرت صداقت و تقوی شعاری فلان بن
[illegible] و سال [illegible] الشهور والایام که در این مدت مسطور در تحت خود
داشته زراعت نماید و هرساله مورزی چهار خروار شلتوک ارباب
ساله رایج [illegible] متعهد مزبور نموده عذری که خلاف شرع
انور بوده باشد نیاورد و مقرر و مشروط آنکه هرگاه احدی از
کدخدایان و ضابطان محال مزبور در این خصوص تمکین داشته باشند
از درجه اعتبار ساقط و باطل [illegible] باشد و از عهده جواب آن
بیرون آمده بعذری موقوف و مطالبه [illegible] ندارد وکان ذلک فی [illegible]
صورت محضر ارباب [illegible] و [illegible] شرف و جلالت [illegible]
و مخفی نماند که نظر به موجب آیه [illegible]
[illegible] واجب و لازم است که [illegible] نماید [illegible] ادای
حقوق واجبه که در ذمه ایشان قرار گرفته است از [illegible] خمس و زکوة

و سایر حقوق واجبه خصوصاً مراعات جانب طلاب زمرهٔ کبرای ارباب غنیه

واجب است که بمضمون من اعانی مؤمنا فقد اعانی چون عالیجناب

مقدس القاب ملا محمد جعفر بن حسبه طالب علوم دینیه و تحصیل

معارف یقینیه اشتغال دارد و پریشان حال و صاحب دعوات

و در هر جا که مراعات جانب ایشان را منظور داشته دارند مصداق

من جاء بالحسنة فله عشر امثالها کقول الشیخ ع هر که عشری بکارد ده

درست کس نیارد عقب توشه در نشاة ثانی است که آنچه در قوه

باشد هر کسی مراعات ایشان نماید در نزد خدا و رسول خاتم

محمود بوده و کان ذلک فی شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۴۱

مخفی اقرار و اعتراف صحیح صادر که ... از عالیجناب ...

... الدعیان مرتضی ... که مقدار ... از ...

ارباب ... خالص ... مغرب ...

دق

در رتبه مقرر مذکور ... لازم شرعی است که بعد از انقضای شش ماه

کامل الشهور والایام بهمان زوجی شرعی فوق و با او تمکین شرعی او بنمود

بعد از ... موقوف و ... جایز میدارد و کان ذلک فی شهر ...

نزد بزرگ شرف عرض بندگان خداوندگان ... بار

که چون بزرگتر بندگان در راه اوست ... واجب و محتم است

که همواره مدد ساری ... عهود ... و نفیه خود را فراهم داده خاطر

الطاف ... خداوندگاری نماید ... که بنوعی عنصه

... بدرجه ... شد ... علوم گونه حضور

... تحریر ... معاودت ...

که من جمله ... قرب حضور ... مسلک شود و جناب

... لطف ... جوهای حال ... احوال این اراد

شعار بوده باشند که از تفضلات حضرت باری و از ... حمت

خداوند کاری و دیوه حاجب حاجت مقرون است و ملاذ احرار
حرمان عتبه بوسی صورت بیربست رجا وثوق و امید دعای اجابت آثار
کرامت نشانه که از روزی شرف استان بوس مشرف گشته کوی التفات
از همگنان ربوده باشم شرحکه درباب بازیخانه نواب مستطاب
شاهزاده مرقوم کلک دررسلک فرموده اند در خصوص ... بخشید

[illegible]

[illegible]

درباب عرضداشت کرده امید که بشرف قبول افتد والسلام

جواب عالیشان سیادت و نجابت عزت نشان ارجمندی رضا بابا بیک
همواره موفق بتوفیقات حضرت سبحانی باشند بعد از ... ظرافت
مشفوقی دارد که نوشته مرسوله آنشان در زمانی خوب عز وصول یافته

[illegible]

و در خصوص آن من اوله الی آخره اطلاع و آگاهی حاصل شده و به ارتقاء
که بجهه سرکار نواب والا در باب ... نوشته اند تمامی و امید خانه
آن آثار همواره کیفیت حالات و گذارش امورات را
از هر قسم قلمی ... دارند پرسش مریض با رشته زیارت
مریض ناتوان مباد • دلی که ... با دعوا دشت ... مباد ابرار
باد دکانش بحسرت بباغ دهر • زردی جگر لعبت زنج و تمنا مباد •
مرقوم سرکار حقا که حرارت تب که در مزاج شریف و عنصر لطیف
آن تازه نهال گلشن خوبی مستولی گشته جان و دل حزین ابنا ... گشت
تاسف و تحیر دو چندان بیت ز آتش تب او جا بها سنبد گردی
ای تب دگر چه دوری برجان مستمندان • خلاصه امید دارم جناب
که حکیم علی الاطلاق و طبیب بیماران انفس و آفاق آن است که بزودی
... در اشفار و ما هو شفاء و رحمة للعالمین تنسو ... صحت و ...

بنام نامی و اسم گرامی صادر شود خدا آگاه است که تا خبر کدورت
اثر بیماری آن مطاع رسیده خورد و خواب در اوقات شبانه
روزی حرام و بمرتبه درگاه کاهیده است و شایق بهمین معنی
در این باب رهنگ [illegible] عمرت دراز باد که از دوستی با او
برخیزیم و تو از عمر خویش و خاطر بر [illegible] استاد از [illegible] رنجهای او
علاج کرده باشد نامه و همواره اوقات شفای حالات

[illegible]

[illegible] عنایات درباره جامع [illegible] در اینجا که حاصل
حضور حاصل شود با تمام کامرانی [illegible] ساز الله

جواب [illegible] و [illegible] دولت [illegible] رسم [illegible]
دولت مشهود [illegible] مسدود [illegible] که غنچه [illegible] دولت

[illegible]

و شمیم بهارستان ملاطفت و [illegible] یعنی نامه لطایف انگار که از قلم فیض
کلک در رشته سلک گهربار گوهر نثار فرموده بودند در اشرف ساعات
عز وصول ارزانی یافته ای وقت تو خوش که وقت ما کردی خوش
و از مطالعه آن دیده و دل را روشنی ساخته و آنکه از راه الفت و یگانگی
در مقام استعلام احوال دوستدار برآمده بودند بمحض الطاف کامله حضرت
باری در [illegible] آن ساعی و دعوه جات در صفحه روزگار برقرار و الی
خبر از عدم ملاقات صورت وقوع ندارد و خاطر بر [illegible]
[illegible] سراسر کامرانی گردید با یافت [illegible]
حقایق حالات [illegible] راقم [illegible] که [illegible]

تعزیت نامه بعرض میرساند که از وقوع قضیه ناملایم [illegible]
شعله [illegible] جناب مرحوم مغفور سرور [illegible]
غبار هم و غم [illegible] خاطر [illegible]

احوال سید ل بحران گوره بیت سینه صد چاک و دل افگار و
جگر خون شده ام همچو یعقوب منم در غم یوسف شب و روز اما
چون مضمون هدایت مشحون آیه شریفه کل نفس ذائقة الموت احکام را
در پیش است و شربت ناگوار مرگ را لابد و ناچار خواهند چشید احدی را
چاره غیر از صبر و علاجی جز از تحمل و شکیبایی نیست مبادا به تقصیر از جناب
ربانی راضی شده صبر و شکیبایی را شعار خود ساخته که تا از جناب
الهی صبر جمیل و اجر عظیم کرامت فرماید قال رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل و مرحوم را جمعی از حجت
خود کرداند ان شاء الله تعالی که امروز از درگاه حضرت ذو الجلال طلب
مغفرت او نموده و همواره حقایق حالات را بار جامع [illegible]
منظور داشته که در شرایط آن مدرسه [illegible] آیه
مثال زنان الحمد لله الذی احل النکاح و ندب الیه و حرم
الزنا

الزنا والسفاح والصلوة والسلام علی اشرف الانبیاء اما بعد
السناکح العاقل البالغ الرشید عالیحضرت سعید پسندیده فطرت صلاحیت
شعاری آقا عباسعلی خلف المرحوم خیر الحاج حاجی عبد الغفور المسکوحه
الی نوعه العاقله الرشیده الباکره علیاجناب عصمت مآب پاکیزه خانم
بنت غفران مآب محمد تقی و کیلها ابوها آقا علی نقی الصداق المعین و المهر
المبین مبلغ پنجاه تومان وجه رایج که نصف آن جناب کاربار رونق
مزبوره کردند و نصف دیگر را عند الطلب و الاستطاعه بهمان وجه
مزبوره نماید و موقوف و معطلی جایز نباشد و کان ذلک فی ...
محضر استشهاد و استعلام و استطلاع و استخبار میرود از علمای کرام و نجبای
ذوی الفخر والاحترام و جمهور اهل اسلام هر که علیم و خبیر و بصیر بوده باشد
که قریه نورآباد من شهر یار زراعت خالص عالیجاه سمع جانکفاه معز الدوله
آقا محمد اسعید است که مرجانب الدب شهادت شرعی بنماید ...

در آن حضرت اسامی نامه اعمار گرامی خود را در رقعه ثبت و ارسال

فرمایند تا مدلل ارباب دین و دیانت و دانای مروت دیار

حکومت نکرده و کاش و لک فی شهر ربیع الثانی ۱۲۴۶

نوالده نوشته علیا جناب قمر القاب حضرت و طهارت نصاب

بلقیس زمانی والده معظمه مکرمه مهربانه سپهر واره در جناب بارگاه

عظمت و اجلال مسطور باشد که از راه عرض اخلاص مندی مشهود رای

شریفه می دارد که مدتی است که نسیم عنبرین شمیم بهارستان محبت و [illegible]

جانب را معطر ساخته در توقیف که شوق دریافت ملازمت

ذی [illegible] جد اعلا و مرتبه قصوی رسیده و حاجت [illegible]

میرود نگارش عریضه [illegible] نیاورده و رنده که از [illegible]

محسوب شده در ضمن آن عرض می نماید که هر گاه از راه [illegible]

حال کمترین هم باشند [illegible] الطاف کامل مرحمت

کردکار

کردگار و از لطف آن صاحبه [illegible] جناب [illegible]

و ملایی خبر از حال صورت پذیرفت [illegible]

بعضی اشیا از [illegible] کرده [illegible]

[illegible]

صرع — کلام

کتبه [illegible]

[illegible]

[illegible]

و سپهر واره کمترین را بار [illegible] علام [illegible]

جواب [illegible]

محمد [illegible]

سرسبز و باقی بوده کامیاب مطالب دوجهانی باشند فدایش شرح مرام

و آرزومندی مشهود رأی عزت سند دارد که نوشته رسوله انفراد شده در زبانی

شکوه داوری دلجو عرض و صحت ارزانی باقیه دار خوشی می الله به لاله

اطلاع و آگاهی حاصل شده اینکه جناب حاجی این جانب را که

رو بند به از تفضلات جناب اقدس الهی بوده و حیات در قابلیت صحابی

برقرار و ملال سوی حال صورت پذیرفت و در باب اینها که قلمی داشته

رسیدی بشیره را اظهار بنده خاطر جمع بود در هر باب دیگر سولو بحسن دارند

همواره حقایق حالات خود را قلمی دارند مایه دارای کامرانی

بزد بهر نویسد شرف عرض مقدس بندگان صاحبقرانی باید که

هر بار که جواب رقیمه بندگان واجب و متحتم است که همواره مشعوف

از تفقدات دوره دار خود و فرزندان خاطر الطاف مظاهر بندگان

صاحبقرانی نمایند در هر وقت که شوق به سوی سرحد اعلی رسیده و جانی

او دام

روانه حضور بر حمت و شوری بوده نگارش عریضه المعروضه مبادرت ورزیده

و هر گاه از راه مرحمت جناب حاجی حالات و تفحص احوال کمترین بندگان

بوده باشند بحمد الله تعالی در الطاف کامله قرار مستوجب ذات شفقت

آن صاحب روزگار حیات عاریت که اعظم نعمای الهی است در قابلیت

همه بار برقرار و امرکیه صاحبقرانی بوده باشند عبودیت

در باب متوجه شدن امورات که مرقوم قلم نموده آنچه در خود امکان

بوده نه جانب نیک جواهر اقدام مشعوف است که لطف خود را شامل

حال عالی لطف حق ملحق در حفظ امت مراعات جانب اورا

در هر حال منظور داشته که علاوه از شفقت آن اسعد گاه جناب بارهم

ممنون شود والده بیرا و همه الدوام با بردی کوکب اقبال وارد

حرف واجب بوده عرض نکوید همواره حقایق حالات خود را اعلام

بارجاع خدمات لائقه سرافراز فرمایند ملال تا ایام اقبال بر قرار

شاهزاده نزد شاه نویسد عرضه داشت کمترین بندگان جان‌نثار فدوی

غبار دربار کیوان مدار خسروانه را کحل الجواهر دیده امید و اعتبار

خود ساخته کاکبای توتیا آسای عالی‌کفان سده سنیه جلال و عتبه علیه خاقانی

بندگان علیحضرت شأن دارا دربان قیصر پاسبان فریدون فرمان

اعلیحضرت قدر قدرت ظل اللهی روحنا فداه می‌سازد که چون ابلاغ

عبودیت از لوازم واجب و متحتم است که بهیچ وجه از تقربات ذره

وار خود در جلوه گر عرصه ظهور سازد در این جهت عاشان رخصت یکرا

روانه دربار کیوان مدار خاقانی نموده مسلح یکه از تلال بابت

تره اسنه میلان بیش را با بقیه رشادت لاقی بر بیم بکشش از قرار بعضی

از راه دربار کیوان مدار دمیده اسد و در الطاف و عطاء خسروانی

[illegible]

[illegible]

مکرر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

است که با صد اردوی زمین فضا اش کمترین جان‌نثار را

فرق اعزاز فاتحه ... سلطنت

جواب حکم والا ... آنکه غره باصره سلطنت

و شهریاری و غره ناصیه خلافت و جهانداری فرزند ارجمند و قره

العین کامکار سعادتمند شجاع مرزا با الطاف و عطاف خاطر همت

آثار درجه رفیعی رو اعتبار حاصل نموده بداند که عریضه ارادت

ترجمانی که از راه درگاه جهان پناه نموده لطف بر بوستان دلگیر

دولت عدیه ملحوظ و مشهود نظر عنایت گستر حد توانه و مضمون

دولت معروض رای خسروانه که بمراتب جلالت گذاری

حقیقت کار روانی اعلیجاه کلاه موفقه بمرآت خاطر خطیر مظاهر

عکس نما و نواب همایون ما را احکام اعتماد و وثوق کمال

آگاهی اعلیجاه افتاب پناه میباشد میباید در هر حال مراحم عالم

شمول سلطانی را شامل حال و کافی امال خود دانسته در انجام و تمشیت

خدمات آنولا ساعی و جاهد بوده هیچ دقیقه [illegible] دعوات اراکین

سندی خود بود شیراز شبیر جلوه گر عرصه ظهور رسانیده و مرتبه [illegible] و

مدعیات خود را از روی استظهار عرض داشت [illegible] مقرون

و موصول دارند در عهده شناسند تحریرا فی شهر جمادی الاول

عریضه عریضه داشت کمترین بندگان بمراتب شایان

سعادت نشان را که در [illegible] امید واری [illegible]

[illegible] عرض بندگان سکندر نشان [illegible] دربان قیصر پاسبان [illegible]

ثال

فرمان واجب الاذعان قدر قدرت قضا نفاذ [illegible] مطاع

روحنا فداه سرافراز که در آن [illegible] مبارک [illegible]

کمترین بندگان [illegible] خود [illegible] جنس [illegible]

نقد [illegible] در سلطنت اصفهان [illegible]

و صرف اخراجات [illegible] نقد [illegible]

[illegible] شده استدعا از مراحم [illegible]

ارضا [illegible] خسروانه است که [illegible] کمترین [illegible]

[illegible] فانیه که [illegible] دولت [illegible]

[illegible] عرض شد [illegible]

جواب عریضه حکم [illegible] انکه چون [illegible]

سطور [illegible] عرض [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

درود و رشته او برقرار داشتیم سفر آنکه تماه سیع جانکه دمحل مرز
حصول فرمان معدلت شان وظیفه مستمری را در وجه ورثه او برقرار نماید
و درین خصوص قدغن و اهتمام لازم دانسته در عهده شناسند تحریراً

رقم حکم والا آنکه عالیجاه رفیع جایگاه عزت
و امارت همراه فخامت و مناعت دستگاه شهامت و آباد انتساب
مجدت و مکنت دستگاه صداقت و دولت آگاه مقرب
الحضرت السلطانی میرزا احمد بتأثیرات توجهات خاطر خطیر همایون اثر
والا درجه اقصی رفعت رتبه حاصل نموده بدانند که چون منظور خاطر
رافت مشحون و ضمیر عاطفت مشحون جهان آسا است که تربیت
هریک از جان نثاران دولت که ازان این دودمان جاوید
مدت را بانظار نوعی از مراحم تازه قرین مفاخرت بی‌اندازه

فرمائیم لهذا درین اوقات که عالیشان علامی بیک را از دربار
گیتی مدار سفر بوده ایم الحال او را که از بیک راآورد کاش این دولت
عدالت شان است تاجدار آثار فرمائیم سیار بکمطاع سرافراز و منین
الا کفار و الا قران فرین امتیازش نموده ایم میباید بسوارها و اعطاف
و اعطاف خاطر خورشید مآثر ارفع والا او درباره خود بدانند
و عمده دولت به قوی دانسته مطالب و مدعیات خود را در رو
کمال استظهار و اطمینان معروض و بلفر اجابت و شرف
حصول مقرون داند در عهده شناسند تحریراً فی شهر

عریضه عرضه داشت کمترین بندگان بموقف عرض و الاعیان
موافق عز و جلال و قرب باقیکان لساط ارم ارتباط مواد
سلطنت مالک رقاب برنج عتاب فلک خار گردون
قاب معلی القاب کامیاب شرف والا روشنا فداه گردیده سار

که مثال واجب الامتثال در قسم عنایت توام عطوفت مسؤول
که در مصدر حکم رانی باقی را این عبودیت شعار در ایام و شمه نمودند
معصوب بهشان برخوردار یک غلام شرف التفات و ماقیه الواع
سربلندی و مباهات حاصل شده شرحیکه در باب مواجب و تیر علو
مرقوم و مقرر فرموده کمترین جان نثار بر راه مواجب سالیانه [illegible] شان نمود
ما یافت نموده والحمدلله الرحمن الرحیم در این روزها شرف [illegible] آن بوی
مشرف خواهم گردید و حالا تحریر بعضی ارشاد [illegible] پیشکش معصوب [illegible] ارسال
در ایام حضور [illegible] سند عزت که [illegible] ثابت و در

[illegible]

[illegible]

جامع صفات [illegible] دقیق و غرار [illegible]

[illegible]

مطلب عالیشان معلی مکان عزت و ایالت نشان از جمیع جهد
رضا [illegible] موارد [illegible] حضرت [illegible]
موفق [illegible] حضرت [illegible] باشند [illegible] رفات [illegible]
می دارد که در [illegible] کلمع دارد و مذکور [illegible]
که [illegible] خواه از قرار [illegible] برادر [illegible] مانند
و [illegible] که [illegible] آن [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] نمی شود که [illegible] خواه [illegible]
[illegible] داشته [illegible]
روانه [illegible] شرع انور ساخته که در حضور [illegible] شرع انور قطع
و [illegible] گفتگوی طرفین شود [illegible] در
حضور [illegible] شود [illegible] که نهایت [illegible] الله
مراسله شود [illegible] ملالت [illegible]

ومواجات می‌کذارد که از بار کنکه از فیض ملاقات ملاذ الفضائلی محروم

بجا رخار حرمان دامن کیر محبت کشته بود هرکاه ادات جنانکه

المنوذجی از شرح التصریف احوال کثر الاختلال وجمعی از مطول

تحی اوقات رودرن و رقه منشرح سازند امری استحکام لکن

اکر حاشیه از شرح آن بکوش علاها می رسد تحفه عالی در بهار

خوشوقتی سیدل بحران خواهد شد لابد بطاق نسیان نهاده و در

حالیکه عندلیب در صحن چمن و مرغزار داغ صفت بهزار الحان

و زور سرشته و انبساط کسترده با کل و لاله عذر تهاب و دهن

مشقبازی و بخت طراوت و قمری مجنونش بهزار زار بهزار ادای نقش

در شوق بابوی سرو سهی و [illegible] بلند بروزی داشت که شوق [illegible]

ملاقات فایض البرکات لسر جدامع و بمرتبه قصوی رسیده و حال

روزانه صوب حضور بود بدین ذریعه استعلام احوال مسرت

آل

تا آل ملاذ الفضائلی بدی مبادرت ورزیده که در جمله بستان محبوب نشو

و هر کاه حجاب حال این دراوت خصال [illegible] باشند بحمد الله تعالی

ودیعه زندگی که سرمایه حیات آدمی است در قالب تبدار از قرار

والمی غیر از حجان صورت پذیرفته و امیدوار از لطف حضرت

آفریدگار چنان است که بعافیت عاجل حس التعریف [illegible]

فیض ملاقات ملاذ الفضائل [illegible] ناتوانیها را [illegible]

جواب بعرض میرساند که عندلیب هزار دستان محبت و طوطی

سخن ناطقه محبت [illegible] نامه الطاف [illegible] اوج المنزل من

السماء و عز وصول و شرف حصول [illegible] یافته در حصول ملاقات

مشوش که دل بر سلامتی دوست [illegible] برکات عالی کوکاهی

خوشوقتی و انبساط حاصل شد [illegible] در مقام احوال [illegible]

برآمده بودند اکر [illegible] امور [illegible] اول [illegible]

و ملالی سوی عدم ملاقات حضورت [illegible] که دریاب
[illegible] رعنا نگار روان مستطاب شاهزاده اعظم مرقوم [illegible]
[illegible] حسب الفرموده از [illegible] ارسال [illegible] گردید

[illegible]

و متوقع است که مسوّده با رجاع صفحات [illegible] را
سرافراز [illegible]
مراسله عالی [illegible] عزت و [illegible]
[illegible]
[illegible]

مسوّده

مسوّده از راه رحمت و کامگاری [illegible]
[illegible] در [illegible] شرح مراسم [illegible]
[illegible] که چون [illegible]
[illegible] ظلمت سرای جان [illegible]
[illegible]
[illegible] عطوفت جان روی [illegible]
[illegible] جان [illegible] دیدم [illegible]
سیلاب [illegible] آید و طوفان [illegible] اگرچه [illegible]
[illegible] حضور [illegible]
[illegible] آن شمع خلوت سرای [illegible]
و [illegible] که [illegible]
[illegible] برکات [illegible]

که از گوی مراد است و در تقلب مع بابك لیلا و نهار ازانی
ننگیزد که ازین خوشگوار اشتفا رجال و از شفا تحسینی احوال
حضرت اشمام آن مطالع پرورش و مشارب تجدید
در زاد مرحمت و در مقام پرورش زوال رشد در آمده
متحیر گاهی که در آن لجه باشند بحمد الله تعالی الان چنان
رسید و در خیال است که از تمامت بدر عزت و پرتو سایه
نوری شطرای گوشه دل رسد حریف عشق تو لعوم جاه
تو قبول کسوتکه ماه نظر در رفع مد از خلاصه طایفه
و دولو و شرایط تجبیر و ارکان خان است که مسوار حقایق
عادات را با رجاع مهمات دارد
جواب محب و مخلص اظهار مراسم
نگارنده نگارد که مرحله این رساله

دراثنا

درثنای خوب و اوانی مطلوب پرتو ورود اوفکند و ارام
عنبر خلت کلمات مترشحات آن دماغ جان را معطر
و دیده رمد دیده را به بشارت و مطالعه آن منور ساخته چون
شهر را عقد ال مزاح موفور الابتهاج آن قدوه
احباب و قبله آفاق مبارک خوی بادوح سبا با
رسانیده و با تحفه اخلاص و تمجیدات شکر الهی گزارشات
زبان نیاز بدرگاه قادر بی نیاز دراز و شرم دل تعلق کرده
بحمد الله ثم بحمد الله که از اهتزاز نسیم توفیق گلشن خاطر پژمرده
دوستاقان جانب تمامی تعلقات و نضارت روی داده
چنانچه در راه محبت جای چاره مخلص آن باشند بجز از التفات
حضرت لایزال حیات در صفحه روزگار برقرار ولله
جز صورت پذیرفت خلاصه خاطر

نموده در رساله نفیس اسماء رسم ارمغان ارباب حرفت کرده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

با یافت عجایب [illegible] حقایق حالات بسیار آشکار شد

از جامع حرکات [illegible] تعلیم ارباب وارد [illegible]

مطلب عالیجناب مقدس القاب نقابت و حقایق آگاه

افضل الفضلاء آخوند ملا نورعلی [illegible] در علوم ادب

و عجایب زمانه در حفظ حضرت [illegible] کامیاب [illegible]

[illegible] باشند قرار شرح هر اسم [illegible]

[illegible] که در توقف در جمیع [illegible]

الحمد

در باب حرفت داشتم چون منظور است که [illegible]

بجهة [illegible] با [illegible] وجه آن [illegible]

[illegible] صفات [illegible] که [illegible]

در این آورده باشند که یک ساله [illegible]

رقوم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ه

ساعت از فرورد

۱ ساعت ۲ ساعت ۳ ساعت ۴ ساعت

۵ ساعت ۶ ساعت ۷ ساعت ۸ ساعت

۹ ساعت ۱۰ ساعت ۱۱ ساعت ۱۲ ساعت

۱۳ ساعت ۱۴ ساعت ۱۵ ساعت ۱۶

۲ـ ۳ـ ۴ـ ۵ـ ۶ـ

۷ـ ۸ـ ۹ـ ۱۰ـ ۱۱ـ

۱۲ـ ۱۳ـ ۱۴ـ ۱۵ـ ۱۶ـ

۱۷ـ ۱۸ـ ۱۹ـ ۲۰ـ ۲۱ـ

۲۲ـ ۲۳ـ ۲۴ـ ۲۵ـ ۲۶ـ

۲۷ـ ۲۸ـ ۲۹ـ ۳۰ـ ۳۱ـ

۳۲ـ ۳۳ـ ۳۴ـ ۳۵ـ ۳۶ـ

۳۷ـ ۳۸ـ ۳۹ـ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الوصف

بمعروف عالی عنه العظیم [illegible] سواحل

[illegible]

سلطان

[illegible] دارالملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الحکم ۱۲

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الوصف

یا من ادخله لکل ... واصلو سیحره

[illegible]

جمع وجه بره انه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وعلیق الرواب ... الو الکاس ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

محرر از تحرکذار ... [illegible]

[illegible]

... رجب المرجب ۱۲۰۴

مولد [illegible]

بر [illegible] سنه [illegible] تاریخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۲۴۰

ابجد شمر

ابجد	هوز	حطی
۱ ۲ ۳ ۴	۵ ۶ ۷	۸ ۹ ۱۰
کلمن	سعفص	قرشت
۲۰ ۳۰ ۴۰ ۵۰	۶۰ ۷۰ ۸۰ ۹۰	۱۰۰ ۲۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰
ثخذ	ضظغ	
۵۰۰ ۶۰۰ ۷۰۰	۸۰۰ ۹۰۰ ۱۰۰۰	

ماه عرب

ز محرم چو بگذری بود آن ماه صفر هر دو ربیع و هر دو جمادی

ز بعد یکدیگر رجب بعد از پس شعبان رمضان شوال پس

ذی قعده و ذی حجه بگو [illegible] نظر

سنت ترکی

سیچقان • اود • بارس • توشقان • لوی نهنگ

ییلان • یونت • وقوی بود • تا بهار پارس پیچی دیس

تخاقوی ایت است بعد ازان تنگوز دان ای پسر حساب چلک

سنت فرس

موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار • زین چار چو بگذری

نهنگ آید و مار • آنگاه به اسب و گوسفند است حساب •

حمدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار •

تقویم

از حمل تا الف ز ثور تا ن • به ز جوزا • وح از سرطان

از اسد دال وان و سنبله • و ز میزان ششانش و عقرب ز •

ح ز قوس است ط ز جدی لج • به ز دلو است تا الف ز حوت دان

فی بیان عمل روز عاشورا

ده عمل خیر بجای آر روز عاشورا • شود خدا ز تو راضی و هم رسول خدا •

عیادت و صدقه صوم و سرمه و سواک • زیارت و غسل و اطعام حلم عمر و دعا •

ماه رومی

ده تشرین و دو کانون و پس آنگه • شباط و آذر و نیسان و ایار است

حزیران و تموز و آب و ایلول • نگهدارش که از من یادگار است

فی بیان بروج اثنا عشر

برجها دیدم که از مشرق برآوردند سر • جمله در تسبیح و در تهلیل

حی لا یموت • چون حمل چون ثور چون جوزا سرطان و

اسد • سنبله میزان و عقرب • قوس و جدی و

دلو و حوت •

عالیشان فخامت نشان

... دولت خانه ...

...

ساکهائیش

موردی ... رادس ابراک

ما الف ...

نصرالله خان امیر آخور ...

مهر ...

سلخ شوال المکرم ۶ ۱۲۰

ایا

دادنامه منوچهر خان نوشته

جناب مستغنی الالقاب موتمن الدوله العلیه العالیه السلطان

مقرب الحضرت الخاقان دعوا ارجمند کامکار منوچهر خان

بجهای بی شمار دعا رسانده و احوال پرسیم که اولا انشاالله تعالی

در سایه مراحم جاکران نوار اعلیحضرت شاهنشاه اعظم قبله عالم

روح العالمین فداه زیاده برایش و بیش از پیش مورد عنایات

لا تعدای پادشاهانه بوده باشند که با وجود اظهار محبت و اخلاص

قلبی آن دعوا ارجمند کامکار در اوان تعارف لایق رغوب

در حضور سلطانیه که با خلاقات مستحسنه بادای آن بر دوجه بوده

دار الامان فرصتی نشد که بجواب محبت نامه قلبی و اظهار خانه

آباد ... باداوی ... که لایق آن دعوا ارجمند باشد بر دوجه

باشیم ... باظهار محبت قلبی خود بر دوجه اظهار نمائیم

که بسر مبارک قبله عالم روحنا فداه ارزد و برخی از جاهای مبارک
شاهنشاهی از این حالت هر اوان که القصه تصدیق است شما شود نشنیده‌ام
نمیدانم چه قدر با ممنون و رضامند از رفتار مستحسنه آن مقرب الالطاف
خواهند بود علاوه در این باب هم که هنوز لوای اظهار برای ترقی
از این طرف نشده بر جهتهای سابقه افزوده خانه محبت و اخلاص شیرین آن
مونس السلطان بسیار بسیار آباد باد انشاءالله امیدواریم که رشته
محبت از طرفین بحری مستحکم باشد که هرگز قصوری در آن راه نیابد
و در قلب ضمیر روشن آن اعز ارجمند شاهد محبت قلبی ما خواهد بود زیاده
در این باب هرچه نوشته شود زیاده است خواهم بدریافت ضمیر
محبت تخمیر آن عالیمقام ساخت و علاوه قطرات [illegible] الحساب
اظهار میشود که بزیارت فرمان مرحمت عنوان همایون بالیدن باشاری
سرافراز گردیده امر و مقرر داشت که انشاءالله تعالی از برای شب عید

که

سعید نوروز فیروز سلطانیه شرفیاب خاک پای مبارک اعلی شده
باشم این است حسب الامر الاعلی و دلیل با نخبت عزیزه و اختتام شوال
مبارک و تهیه آن میباشد و شوق خاکبوسی مبارک قبله عالم
زیاده از حد و حساب است امیدواریم که انشاءالله تعالی اگر سد
زمستان و قوه برف سد راه را نکند در وعده مقرره علیه مشرف شده
باشم و الا اگر چند روزی پس و پیش روی دهد و منتظر جواب آن اعز
کامکار هم در این باب میباشم تا هرچه صلاح دانند و جواب آن
عالیمقام برسد و مطلب دیگر اینکه البته گذارش همانا آنچه از جهت
خاف بابان بر سر چهار بلوک کردستان روی داده معلوم آن
جناب شده است و بعد هم که قشون مامور و مقرره از جهت
برگزار شد آخر نامدار عبدالله میرزا مامورین سامان شدند اگر
از سپاه الوار بجبر ایشان با بنولا واقع باشد الله معلوم آن گوشتی

السلطان است و خدمت آنچه از دست واله برآید باشان که
ظاهر و هم و شن است معهذا آنچه استماع شده در کپای مبارک
همیون شاهنشاهی عالمپناه سردار عرض نکرده است که می رند از کردان
ما را با نکرده اند در اینصورت این جانب حکم داشتم تفصیلی از کفار
و غیره اقشاد آنها را واله گرفته روانه نمو اکتساب نمود شما را
سر مبارک قبله عالم و عالمیان روح العالمین فداه قسم میدهیم که
اول اشیار را بنظر نواب علیه والده ام رسانیده بعد برسیدن آنها
عرض خاکپای مبارک شاهنشاهی روح العالمین فداه کرده باشید
چنانچه حیات عزیز دادم سلمه الله تعالی قسم است که هر از ارس کو بخشند
این جانب که در نزد حوالی کاره بود سوارهای الوار جعفر سردار کشیدند
با جمعی باکان جوانان کاره بروند و بسیار رنجیده است که با وجود
محبت کامله شاهنشاهی آنکه و قابلیت بکپای مبارک

فقو

قبله عالم عرض شود انشاءالله تعالی در این باب تنخواه جداگانه گرد
و عرضه داشت خاکپای مبارک اعلی خواهد نمود تا بعد انشاءالله تعالی
همواره فاتح ابواب توجهات و هر گونه حوائج باشد بدون
مغایرت اعلام فرمایند

ضرب احاد در احاد که بخلاف حساب است که ظاهر و روشن آنده خواهد آمد [illegible]

اما اگر ضرب عشرات در احاد یا عشرات در عشرات خواهد شد [illegible]

ضرب احاد در ضرب احاد باید و انگاه ثبت بتعداد [illegible]

خواستیم که ضرب کنیم شصت و شش در [illegible] ضرب کردیم

ضرب کردیم شش را [illegible] را انگاه دانستیم [illegible]

شش را در چهار [illegible] انگاه [illegible] که در ده داشتیم

کردیم بعشرات سیصد و شصت [illegible]

[illegible] سیصد و [illegible] جمع کردیم [illegible]

العبد محمد مهدی

این کتاب [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله واصحابه اجمعین مقاله اول در حساب اهل هند و آن مشتمل است بر مقدمه و دو باب مقدمه در بیان صور اعداد و مراتب آن حکمای هند خواسته اند که در کتابت اختصار کنند ازین جهت نه رقم وضع کرده اند از برای اعداد ما دون عشره که از یکی است تا نه بدین صورت ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ و مرتبه اول را در حساب از طرف یمین از برای آحاد تعیین کرده اند و دوم را از برای عشرات و سیم را برای مات بر این ترتیب و دیگر بعد از آن

می آید

می آید اولش را برای آحاد الوف و دوم را برای عشرات الوف و سیم را برای مات الوف تعیین کرده اند و همچنین مراتب تا آنچه منتهی شود و لفظ الوف تکرار یابد به مراتب سه گانه که بعد از آن می آید هر چند که باشد پس هر یکی از ارقام صور نه گانه وقتی که در اول مرتبه واقع شود عبارت است از عددی که آن رقم برای او موضوع است و اگر در دوم مرتبه واقع شود هر یکی را ده گیرند مثلا اگر صورت یکی در دوم مرتبه واقع شود ده گیرند و اگر صورت دو باشد بیست و اگر سه باشد سی و بر این قیاس و اگر در سیوم مرتبه واقع شود یکی را صد گیرند مثلا اگر صورت یکی در سیم مرتبه واقع شود یکی را صد گیرند و اگر دو بود دویست و اگر سه بود سیصد و برین قیاس و اگر در چهارم مرتبه واقع شود هر یکی را یک هزار گیرند و در پنجم هر یکی را ده هزار و در ششم صد هزار و همچنین

الی غیر النهایه و هر مرتبه که در او عددی نباشد آنجا صفر نویسند
بر صورت دایره خورد تا حفظ مرتبه شود پس صورت ده چنین باشد ۱۰
و صورت یازده این ۱۱ و دوازده این ۱۲ و صورت
صد این ۱۰۰ و صورت پنج هزار و سی و پنج این ۵۰۳۵
باب اول در حساب صحاح و آن هشت فصل است فصل اول
در تضعیف یعنی دوچندان ساختن عددی و طریق عملش آنست
که آن عدد را که تضعیف او خواهیم کردن بر جایی نویسیم و ابتدا
از جانب یمین کرده هر رقمی را بصورتش بی اعتبار مرتبه تضعیف
کنیم و حاصل را اگر کمتر از ده باشد در تحت او نهیم و اگر کمتر
نباشد زیادتی او را بر ده در تحت او نهیم و اگر زیادتی نباشد
و حاصل همین ده باشد صفری در تحت نهیم و از برای ده یکی را
در ذهن نگاه داشته بر حاصل تضعیف آنچه در یسار است افزاییم

واین

و این افزودن را رفع خوانند مثالش خواستیم که این عدد را
تضعیف کنیم ابتدا بشش کرده او را تضعیف کردیم دوازده ۸۵۴۰۷۶
شد دو را در تحت شش گذاشتیم و از برای ده یکی را در ذهن
وضع نگاه داشتیم بعد از آن هفت را تضعیف کردیم چهارده شد زیاده
کردیم روی آن یکی را که در ذهن داشتیم پانزده شد پنج را در تحت هفت
گذاشتیم و از برای ده یکی در تحت صفر که در یسار هفت است گذاشتیم
بعد از آن چهار را تضعیف کردیم هشت شد آن را در تحت چهار گذاشتیم
بعد از آن پنج را تضعیف کردیم ده شد صفری در تحت پنج گذاشتیم و از
برای ده یکی را در ذهن نگاه داشتیم بر حاصل تضعیف هشت که
شانزده است افزودیم هفده شد هفت را در تحت هشت و یکی
از برای ده در یسار هشت گذاشتیم بدین صورت ۸۵۴۰۷۶
۱۷۰۸۱۵۲
فصل دوم در تنصیف عدد یعنی بدو نیم ساختن عددی و طریق عملش

اِن است که عددی که خواهیم تنصیف کردن بر جائی نویسیم و ابتدا
از جانب یسار کرده هر رقم تصورش به اعتبار مرتبه تنصیف کنیم
اگر زوج باشد نیمه او را در تحتش نویسیم و اگر فرد باشد نیمه که از آن
منتهی به کسری خواهد بود این نیمه را بی کسر در تحتش نویسیم و از برای
کسر پنج عدد در ذهن گرفته بر نصف عددی که بر یمین است افزائیم
و در تحت عدد یمین نویسیم و اگر در جانب یمین صفر باشد همان
پنج عدد محفوظ در ذهن را در تحتش نویسیم و اگر در مرتبه اول صفر
باشد همان صفر را در تحتش نویسیم و اگر در جانب یمین عدد نباشد
علامت نصف در تحتش نویسیم بر این صورت م مثالش خواستیم
که تنصیف کنیم این عدد را ۸۶۰۲۷۴۵ ابتدا کردیم به هشت
و نصف او که چهار است در تحتش نوشتیم بعد از آن نصف شش را
که سه است هم در تحتش نوشتیم و چون صفر را نصف نبود صفر را در تحتش

نوشتیم بعد از آن نصف دو را که یکی است در تحتش نوشتیم بعد از آن
هفت را تنصیف کردیم سه و نیم شد سه را در تحتش نوشتیم و از برای
نیم پنج عدد بر نصف چهار که دو است افزودیم هفت شد از آن
در تحت چهار نوشتیم بعد از آن پنج را تنصیف کردیم دو و نیم شد دو را
در تحتش نوشتیم و علامت نصف در تحتش نوشتیم بر این صورت
م ۸۶۰۲۷۴۵ تنصیف
۴۳۰۱۳۷۲
در جمع یعنی زیاده کردن عددی
بر عددی دیگر طریق عملش آن است که هر دو عدد را بر جائی نوشتیم
یکی را تحت آن دیگر چنانچه که آحاد برابر آحاد باشد و عشرات
در برابر عشرات و جمع نهایة العدد از آن خطی در عرض در تحت هر دو
عدد بکشیم و در نهایة از جانب یمین کرده هر رقمی را التصور آنکه
رقم که در برابر است افزائیم و حاصل را در موازات هر دو در
تحت خط عرضی بنویسیم اگر کمتر از ده باشد و اگر کمتر نباشد

زیاده شد اورا بر ده در تحت هر دو بنوشتم و از برای ده یکی بر چهار
جمع آنچه در یسار است افزائیم همچنانکه در تضعیف گفتیم و اگر یکی از
این دو عدد را مراتب باشد که در مقابلهٔ آنها در عدد دیگر چیزی
نباشد این مراتب را همچنان در سطر جمع نقل کنیم مثالش خواهیم که این
عدد را ۶۹۰۵۲ با این عدد ۶۳۵۲۸۴۵ جمع کنیم
هر دو را بر جائی نوشتیم در برابر یکدیگر بهمان حیثیت که گفتیم و ابتدا
کردیم بمرتبهٔ اول دو را بر پنج زیاده کردیم او را بر پنج هفت شد این را در تحت
هر دو نگاه داشتم بعد از آن پنج را بر چهار زیاده کردیم مجموع
که نه باشد در تحت هر دو نگاه داشتم بعد از آن صفر را با هشت که همان
هشت می شود در تحت هر دو نوشتیم بعد از آن نه را با دو که مجموع
یازده میشود که مجموع یازده میشود یکی از وی در تحت نگاه داشتم
و از برای ده یکی را در ذهن گرفته که بر مجموع چهار پنج که همانا نشد

افزودیم ده شد صفر در تحت نوشتیم و از برای این ده یکی در ذهن گرفته
بمرتبه افزودیم چهار شد در تحتش نوشتیم و شش را بعینه در سطر حاصل جمع
نقل کردیم برین صورت ۶۹۰۵۲ و اگر خواهیم که جمع کنیم سه عدد را
یا زیاده از سه عدد را ۶۳۵۲۸۴۵ ۶۶۵۱۸۹۷ همه را بر یکدیگر نوشتیم بطریقی که
گفتیم که آحاد در برابر آحاد و عشرات در برابر عشرات و همچنین
ابتدا از مرتبه آحاد کرده جمع کنیم آنچه در آن مرتبه باشد بصورتش و از آنچه
حاصل شود هر چه با دون عشره باشد در تحت نویسیم و از برای عشرات آن
اگر ده باشد یکی و اگر بیست باشد دو و اگر سی باشد سه و بر این
قیاس در ذهن گرفته بر حاصل جمیع آنچه در یسار باشد افزائیم و همچنین
تا عمل تمام شود و مثالش این است

۵	۶	۷	۲
۴	۸	۲	۳
۳	۹	۸	۷
۱	۲	۴	۸۲

فصل چهارم
در تفریق یعنی نقصان کردن
عدد کمتر از عدد بیشتر طریقش آنست که هر دو را

در یکی نویسیم چنانکه گفتیم در جمع و ابتدا از جانب یمین کرده نقصان کنیم
آنچه را که در مراتب منقوص است از آنچه در مراتب منقوص منه است آحاد
از آحاد و عشرات از عشرات هر یکی را از نظیرش و اگر چیزی باقی
ماند در تحت نویسیم و اگر باقی نماند آنجا صفر نویسیم و اگر رقم مرتبه را ممکن
نباشد از محاذی او نقصان کردن بجهة آنکه آنچه در برابر اوست کم از او
باشد یا در برابرش صفر باشد یکی از عشرات او از پیش گیریم و آن
یکی به نسبت با آن مرتبه ده باشد پس نقصان کنیم این رقم را از ده و باقی
از این ده را با آنچه در محاذی رقم مذکور است در تحت نویسیم و اگر در عشرات
او چیزی نباشد از ماتش یکی گیریم و این به نسبت با مرتبه عشراتش ده باشد
از این ده نه را در عشرات منقوص منه نویسیم و یکی باقی ماند این یکی را ده
اعتبار کرده بطریق مذکور عمل را اتمام سازیم مثالش خواستیم که نقصان
کنیم این عدد را ۵۲۳۸ از این عدد ۸۶۹۷۴ بر دو ردیف چنانکه

یکدیگر نوشتیم و ابتدا از آحاد کردیم و چون هشت از آنچه در برابر اوست بیشتر است
یکی از عشرات که در برابر محاذی اوست گرفتیم پس چهار را که محاذی چهارده شد
هشت را از او نقصان کردیم و شش باقی را در تحت نوشتیم و بعد از آن
سه را از شش که بعد از گرفتن یکی از عشرات باقی مانده بود نقصان کردیم
سه باقی مانده آن را در تحت نوشتیم بعد از آن دو را از نه که بیشتر است
نقصان کردیم آنچه باقی مانده آن را در تحت نوشتیم و پنج را از منقوص
منه نقصان و در صف باقی نقل کردیم بدین صورت

۸۶۹۷۴
۵۲۳۸
———
۸۱۷۳۶

فصل پنجم در ضرب ضرب عددی در عددی
دیگر عبارت است از تحصیل عددی ثالث که نسبت او با یکی از آن دو عدد
چون نسبت عدد دیگر باشد با واحد و عدد ثالث را حاصل ضرب خوانند
و از آن دو عدد یکی را مضروب و دیگری را مضروب فیه و باید دانست
که ضرب بر دو قسم است ضرب مفردات و ضرب مرکبات اما ضرب

مضروبات با ضرب آحاد و در آحاد با غیر آن اما بجهت ضرب آحاد
در آحاد و گوییم اگر مضروب واحد باشد مضروب فیه بعینه حاصل ضرب
باشد و اگر مضروب دو باشد حاصل ضرب ضعف مضروب فیه باشد
و اگر سه باشد مضروب فیه را بر ضعفش افزاییم و اگر چهار باشد ضعف مضروب
فیه را تضعیف کنیم و اگر پنج باشد عدد هر یکی از مضروب فیه ده گیریم و مجموع را
تنصیف کنیم و اگر بیشتر از پنج باشد مضروب و مضروب فیه را با هم جمع
کنیم و آنچه بر ده زیاده باشد برای هر یکی ده گیریم و نگاه داریم و تمام
هر یکی از آن دو عدد را تا ده در یکدیگر ضرب کنیم و آنچه نگاه داشته ایم
جمع کنیم مثلا خواستیم که ضرب کنیم هفت را در هشت هر دو را جمع کردیم
پانزده شد پس برای هر یکی از پنج ده گرفتیم پنجاه شد این را نگاه
داشتیم بعد از آن سه را در دو که تمام این دو عدد اند تا ده در یکدیگر ضرب
کردیم و حاصل را که شش است با پنجاه که نگاه داشته بودیم جمع کردیم پنجاه و

شش

شش حاصل شد و اگر ضرب مادون عشره را بعضی در بعضی یاد گیرند بهتر
باشد و اگر یاد نتوانند گرفتن جدولی رسم کردیم و حاصلهای مادون
عشره را در آن جدول نهاده و مضروب را در طول جدول و مضروب
فیه را در عرض جدول به سرخی نوشته و حاصل ضرب هر دو مفرد را که یکی
از مضروب و دیگری از مضروب فیه در مربع ملتقی دو سطر طولی و عرضی
است که در حاشیت آن دو مفردات به سیاهی نوشته تا از آنجا بگیرند جدول این

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۲	۲	۴	۶	۸	۱۰	۱۲	۱۴	۱۶	۱۸
۳	۳	۶	۹	۱۲	۱۵	۱۸	۲۱	۲۴	۲۷
۴	۴	۸	۱۲	۱۶	۲۰	۲۴	۲۸	۳۲	۳۶
۵	۵	۱۰	۱۵	۲۰	۲۵	۳۰	۳۵	۴۰	۴۵
۶	۶	۱۲	۱۸	۲۴	۳۰	۳۶	۴۲	۴۸	۵۴
۷	۷	۱۴	۲۱	۲۸	۳۵	۴۲	۴۹	۵۶	۶۳
۸	۸	۱۶	۲۴	۳۲	۴۰	۴۸	۵۶	۶۴	۷۲
۹	۹	۱۸	۲۷	۳۶	۴۵	۵۴	۶۳	۷۲	۸۱

و اما کیفیت ضرب مفردات غیر آحاد صورت عدد مضروب او در صورت
عدد مضروب فیه ضرب کنند یعنی رقم هر دو مضروب را بی اعتبار مرتبه
در یکدیگر ضرب کنند و آنچه حاصل شود نگاه دارند باز عدد مرتبه مضروب را
با عدد مرتبه مضروب فیه جمع کنند و از مجموع یکی طرح کنند آنچه ماند عدد
مرتبه آحاد حاصل ضرب باشد مثلا اگر دو باقی ماند هر یکی را از آحاد حاصل
ضرب ده بگیرند و اگر سه ماند هر یکی را صد بگیرند و اگر چهار ماند هزار
و همچنین اگر پنج ماند هر یکی را ده هزار بگیرند و علی هذا القیاس خواهیم که بیست را
در چهارصد ضرب کنیم صورت بیست را که دو است در صورت چهارصد
که چهار است ضرب کردیم هشت شد این را نگاه داشتیم و عدد مرتبه بیست
که دو است با عدد مرتبه مضروب فیه که سه است جمع کردیم پنج شد یکی
از او طرح کردیم چهار ماند پس هر یکی از آنچه نگاه داشته ایم هزار گرفتیم
هشت هزار شد و اما کیفیت ضرب مرکبات شکلی ذوار بعة الاضلاع رسم کنیم

و قسمت

و قسمت کنیم طولش را بعدد مراتب یکی از مضروبین و عرضش را بعدد مراتب
مضروب دیگر و از تساوی اقسام هر ضلعی خطوط متوازیه با ضلع مقابل
او اخراج کنیم چنانچه آن شکل بمربعات صغار منقسم شود بعد از آن
هر مربعی را به دو مثلث منقسم سازیم بخط موربی که ابتداء خط از زاویه
دست راست باشد از دو زاویه فوقانی مربع و انتهایش بسوی زاویه
دست چپ از دو زاویه تحتانی مربع و این شکل را شبکه خوانند بعد از آن
یکی از دو مضروب را بر بالای جدول نویسیم چنانچه هر مرتبه در محاذات
مربعی واقع شود و ترتیب مضروب دیگر را بر یسار جدول چنانکه عشرات
بر بالای آحاد و مات بر بالای عشرات واقع شود و علی هذا القیاس بعد از آن
ضرب کنیم هر یک از مفردات مضروب را در هر یک از مفردات مضروب
فیه و حاصل را در مربعی که در ملتقی دو سطری که محاذی ایشان است نویسیم آحاد را
در مثلث تحتانی و عشرات را در مثلث فوقانی و در هر مرتبه که صفر باشد

بر نقاط محاذی او را خانه کذاریم بعد از آن در مثلث تحتانی که برابر
راستیکه واقع است از دو مربع تحتانی هرچه باشد در تحت مثلث در خارج
شکل نویسیم واکر چیزی نباشد صفر نویسیم و این اول حاصل ضرب باشد
بعد از آن جمع کنیم ارقامی را که مابین دو خط موربی است که بر بالای
مثلث مذکور است و حاصل را برابر آنچه اول نوشته بودیم نویسیم اگر
کمتر از ده باشد والا آحادش را نویسیم و از برای هر عشره یکی بر جانب
جمع ارقام سطر مورب که بر بالای اوست افزائیم و همچنین جمع کنیم آنچه
در سطرهای مورب باقیست و در سطر حاصل نویسیم تا عمل تمام شود و اکر در
در سطر مورب عددی نباشد و از سطر دیکر نیز بابین سطر چیزی رفع نکرده
باشیم یا جمع ارقام این سطر سطری دیکر مرفوع شده باشد آنجا صفری
نویسیم مثالش خواستیم که ضرب کنیم این عدد را ۷۰۸۶ در این عدد
۲۵۴ شکلی کشیده ایم بر وجهی که کفته ایم و مضروب و مضروب فیه را

در فوق و یسارش نوشتیم بعد از آن ضرب کردیم صورت هفت را که در مرتبه
الوف واقع است در صورت دو چهارده حاصل شد چهار را در مثلث تحتانی
زیر بیتی که در ملتقی هر دو واقع است نوشتیم و ده را که عقدش یکی است
در مثلث فوقانی نوشتیم باز هفت را در پنج ضرب کردیم سی و پنج
حاصل شد پنج را در مثلث تحتانی ملتقی هر دو نوشتیم و سی را که عقدش سه است
در مثلث فوقانی و همچنین هفت را در چهار ضرب کردیم بیست و هشت
حاصل شد این را نیز بهمان صفت در مربع ملتقی ایشان نوشتیم
و همچنین عمل کردیم با هشت که در مرتبه عشرات واقع است و با شش
که در مرتبه آحاد واقع است و خانه کذاشتیم آنچه از محاذات صفر است



بدین صورت
بعد از آن چهار را
که در مثلث تحتانی است

دو فوق

رزیر یعنی ملتقی در مرتبه آحاد در سطر حاصل ضرب در تحت شکل نقل
کردیم بعد از آن جمع کردیم آنچه را که مابین دو خط مورب است
که بعد از مثلث مذکور است یعنی رقم دو را که چهار زیر اوست و این چهار
نیز در بیت چهار زیر اوست نوشتیم بعد از آن جمع کردیم دو را و سه دیگر را
که مجموع هشت باشد و دو را در بیت چهار دوم نوشتیم بعد از آن
یکی را از شش را و چهار را و هشت را جمع کردیم نوزده شد نه را
در بیت هشت نوشتیم و در ازای ده یکی را در ذهن نگاه داشتیم
با مجموع یکی و پنج و دو جمع کردیم نه شد این را نیز در بیت باقی
نوشتیم بعد از آن چهار و سه را که مثلث است در بیت نه دوم
نوشتیم آنگاه یکی را که واقع است در مثلث فوقانی که برج
دیگر از دو برج فوقانی شکل است در بیت مثلث نوشتیم و عمل را
تمام کردیم پس حاصل ضرب در تحت شکل هزار بار هزار و هفتصد و

نود و

نود و نه هزار و ششصد و پنجاه و چهار شد و اگر در مرتبه آحاد احد
المضروبین یا هر دو و یا در مرتبه آحاد و عشرات صفرها باشد در آحاد
و عشرات و مآت و همچنین در مراتب متوالی در یک مضروب
یا هر دو صفر باشد رسم شبکه بقدر جمیع مراتب مضروبین حاجت
نباشد بلکه بقدر باقی ارقام بعد از طرح اصفار کفایت باشد
و چون حاصل ضرب باقی ارقام حاصل گردد اصفاری که طرح
کرده بودیم در طرفین یا از یک طرف یکی باشد زیاده آنکه باشد
بر یمین حاصل ترتیب بنویسیم مثالش خواستیم که ضرب کنیم این
عدد را ۷۵۸۶۰۰ در این عدد ۲۵۴۰۰۰ طرح کردیم
اصفاری را که بر یمین مضروبین است باقی ماند مضروب و
مضروب فیه مساوی آنچه گذشت پس نقل کردیم اصفار محذوفه را
که پنج است بر یمین سطر حاصل مبلغ صد و نود و دو هزار بار

هزار بار هزار و نهصد و هشتاد و چهار هزار هزار و چهار صد هزار بشد
برین صورت ١٠٧٩٩٨٤٤٥٥٥٥٥ فقط و در قسمت عددی
بر عددی عبارتست از طلب عددی ثالث که هرگاه که آن
عدد ثالث را در عدد ثانی ضرب کنند حاصل عدد اول شود
و عدد اول را مقسوم خوانند و ثانی را مقسوم علیه و ثالث را خارج
قسمت طریق عملش آنست که عدد مقسوم را بر جایی نویسیم و بر فوق
او خط عرضی بکشیم آنگاه میان هر دو مرتبه خط طولی بکشیم
که مبدا آن خط عرضی باشد و منتهی آن با عددی که بعد از نقصان
کند بعد از آن مقسوم علیه را در تحت مقسوم نویسیم بر ساقی همان
بکشیمی که آخر مقسوم علیه در برابر آخر مقسوم واقع شود اگر آخر
مقسوم علیه زیاده نباشد از آنچه از مقسوم در برابر او واقع شده
باشد بی اعتبار مراتب و اگر زیاده باشد واجب بود که آخر

مقسوم علیه

مقسوم علیه در برابر ما قبل آخر مقسوم واقع شود بعد از آن [illegible]
اکثر عددی از آحاد که ممکن باشد او را در یک یک از مراتب
مقسوم علیه بصورتش ضرب کردن و حاصلش را نقصان کردن
از آنچه در برابر او بود از مقسوم و از مراتبش اگر در میان ضرب باشد
و چون همچنین عدد یافت شود او را بر فوق خط عرضی در محاذات
اول مراتب مقسوم علیه نویسیم و ضرب کنیم او را در هر یکی از مراتب
مقسوم علیه بصورتش و حاصل را در تحت مقسوم نویسیم بکشیمی که آحاد
حاصل محاذی مضروب فیه باشد از مقسوم علیه و نقصان کنیم آن
حاصل را از آنچه در برابر اوست از مقسوم و از مراتبش اگر در میان
ضربی باشد باقی را در تحتش نویسیم اگر باقی ماند و خط عرضی بکشیم
میان حاصل و باقی تا معلوم شود که آنچه بالای این خط است
محو است و آنچه در زیر است ثابت است بعد از آن خط عرضی

کنیم و در تحت باقی مقسوم و باقی مقسوم را در تحت این خط مرتبه
بجانب یسار نقل کنیم و باز طلبیم اکثر عددی بصفت مذکوره و
رو را نویسیم بر یمین آنچه اول نوشته بودیم و عمل کنیم با این رقم
با اول کرده بودیم و اگر همچنین عددی یافت نشود آنجا صفری
نویسیم و در تحت باقی مقسوم خط عرضی کشیده و در تحت این خط
باقی مقسوم را یک مرتبه بجانب یسار نقل کنیم و همچنین عمل
میکنیم تا آنگاه که مرتبه اول از مقسوم علیه محاذی مرتبه اول
از باقی مقسوم شود پس عمل تمام شود و آنچه بر فوق مقسوم نوشته شود
بر بالای خط عرضی خارج قسمت آن باشد و آحاد آن محاذی
آحاد مقسوم بود پس اگر چیزی باقی مانده باشد از مقسوم آن کسر
خارج قسمت باشد که مخرجش مقسوم علیه بود بنامش خوانیم که دلمت
کنیم این عدد را ١٣٤٨[illegible]٦ بر این عدد ٥٧٩ عدد اول

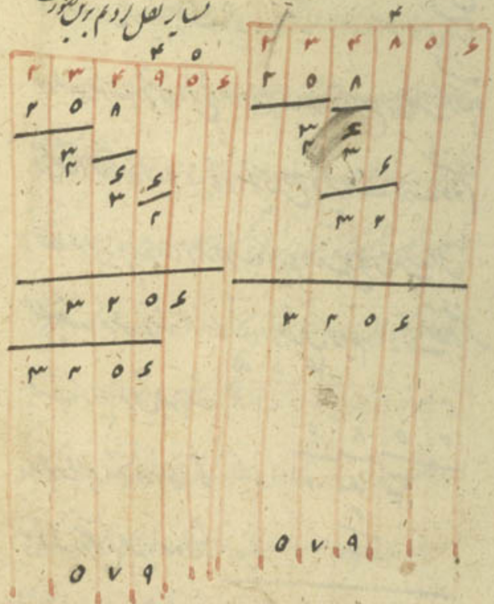
مقسوم

که مقسوم است بر جای نوشتیم و چنانکه گفتیم خطوط طولی رسم کردیم
و مقسوم علیه را در تحت نوشتیم بسیاقی مناسب چنانکه آخر آن را
محاذی ما قبل آخر مقسوم واقع شد چه اگر محاذی آخر
مقسوم بودی مقسوم علیه زیاده بودی از آنچه در محاذات او است
از مقسوم و این جایز نیست بعد از آن اکثر عددی طلب کردیم
از آحاد بصفت مذکوره چهار را یافتیم این را بر بالای خط عرضی
محاذی اول مراتب مقسوم علیه نوشتیم و در چهار را ضرب
کردیم اولا در پنج بیست حاصل شد بر این صورت ٢٥ و این را
در تحت مقسوم نوشتیم چنانکه صفر محاذی پنج باشد پس این را
از آنچه در برابر اوست از مقسوم نقصان کردیم سه باقی ماند آن را
در تحت صفر نوشتیم بعد از آنکه خط عرضی کشیدیم میان این سه و حاصل
ضرب باز ضرب کردیم چهار را در مذکور را در هفت بیست و هشت حاصل

شد این را در تحت مقسوم نوشتیم چنانکه احاد شش برابر هفت واقع
شد پس حاصلی را از آنچه در برابر اوست از مقسوم نقصان کردیم
شش باقی ماند این را بعد از آنکه خط عرضی کشیدیم در تحت
هشت نوشتیم باز چهار را در نه ضرب کردیم و حاصل که سی و
شش است در تحت شصت و هشت نوشته از نقصان کردیم باقی
ماند سی و دو و این را در تحت حاصل ضرب بعد از خط عرضی
نوشتیم پس باقی ماند از مقسوم این ۳۲۵۶ این را بعد از
خط عرضی که همه خطوط طولی که درد یک مرتبه بجانب یسار
نقل کردیم بر صورتی که در صفحه ثانی مذکور است باز اگر عددی
دیگر بصفت مذکور طلب کردیم هیچ نیافتیم پس صفری بر یمین
عدد اول که چهار است نوشتیم و در تحت باقی مقسوم خط عرضی
دیگر کشیدیم و در تحت خط باقی مقسوم را یک مرتبه بجانب

یسار نقل

یسار نقل کردیم بر این صورت



باز اگر عددی بصفت مذکور طلب کردیم پنج را یافتیم این را بر یمین
صفر نوشتیم و او را اولا در پنج مقسوم علیه ضرب کردیم و حاصل که
بیست و پنج است در تحت باقی مقسوم بصفت مذکور نوشته از ما تحتی

او نقصان کردیم هفت باقی ماند این را بعد از خط عرضی در تحت ج

حاصل ضرب نوشتیم باز پنج را در هفت ضرب کردیم و حاصل را که سی و پنج است

در هفت نقصان کردیم و باقی را که سی و پنج و یک است در تحت او نوشتیم بعد از

خط عرضی باز پنج را در نه ضرب کردیم چهل و پنج حاصل شد این را

بصفت مذکور نوشته از ما محاذی او نقصان کردیم و باقی در تحت خط عرضی

ثبت کردیم برین صورت

۴ ۵ ۵

۲	۳	۴	۸	۵	۶
۲	۵	۸	۶		
	۳ ۲	۶ ۴ ۳	۲		
	۳	۲	۵	۶	
۳ ۲	۲ ۵ ۷ ۳ ۵	۵ ۵ ۵ ۴ ۱ ۷	۶ ۵ ۱ ۹ ۱ ۹		

و عمل تمام شد از برای آنکه

باقی کمتر از مقسوم علیه مانده و خارج

قسمت چهار صد و پنج شد از خارج

و سیصد و یازده جزو با اجزائی

که پانصد و هشتاد و نه از آن اجزا

یک صحیح باشد فصل هشتم در استخراج

جذر هر عددی که او را در نفس خودش ضرب کنند آن عدد را مجذور خوانند

و حاصل ضرب را مجذور و مربع و مال و طریق عمل جذر آنست که عددی را

که جذر او مطلوب باشد بر جائی نویسیم و بر بالای او خط عرضی کشیم بعد از آن

در تحت قسمت کنیم و نقطها نشان کنیم بر خط عرضی برابر مراتب شود مرتبه

آحاد که اول است و مات که سیم است و عشرات الوف که پنجم است

و علی هذا آنچه باشد و اکثر عددی طلب کنیم از آحاد که مضروب او را

در نفس خودش از ما محاذی علامت اخیره نقصان توان کرد و از آن بیش اگر

و از آن بیش چیزی باشد نقصان توان کرد هر جا که همچنین عددی یافت شود

او را بر بالای علامت اخیره نویسیم و در تحت علامت نیز نویسیم بعد

عدد را ملاقی مناسب و رخی ذات او وضع کنیم عدد فوقانی را

در عدد تحتانی ضرب در نفس خودش و حاصل را در تحت عددی که جذر او

مطلوب است نویسیم چنانچه آحادش محاذی مضروب فیه واقع

شود و او را از ما تحاذی مضروب فیه و از یسار او نقصان کنیم و باقی را
در تحت خط عرضی نویسیم بعد از آن فوقانی را در تحتانی افزائیم و مجموع را
بجانب یمین یک مرتبه نقل کنیم چنانکه احاد وی محاذی یمین علامت
اخیره شود بعد از آنکه خط عرضی بر فوق رقم تحتانی کشیده محو کرده باشیم
باز طلب کنیم اگر عددی از آحاد که چون او را در نفس خودش ضرب کنیم
و در مجموع منقول نیز ضرب کنیم ممکن باشد طرح او از صورت عددی که
در محاذات علامت متقدم بر علامت اخیره است و در آنچه در یسار او
هرگاه اچنین عددی یافت شود بر بالای علامت متقدم نویسیم و همچنین
در تحت او نویسیم و عمل مذکور بجای آریم بعد از آن عدد فوقانی را در تحتانی
افزائیم و این مجموع را با مجموع اول یک مرتبه بجانب یمین نقل کنیم
باز طلب کنیم اگر عددی از آحاد که چون در نفس خودش و در مجموع منقول
ضرب کنیم ممکن باشد طرح آن از صورت عددی که در محاذات

متقدم

متقدم بر آن دو علامت مذکوره باشد و در آنچه در یسار او است باشد هرگاه
اچنین عددی یابیم با او عمل سابق بجای آریم اچنین عددی یابیم بر فوق
علامت و محتش صفری نویسیم و مجموعات مذکوره را یک مرتبه بجانب
یمین نقل کنیم و همچنین عمل میکنیم تا منتهی شود بعلامت اول با او بر
همین بجای آریم پس آنچه حاصل شود بر فوق جدول جذر باشد آن عدد را
که مطلوب بود جذر را و اگر چیزی باقی نماند در صف عدد این عدد منطق
المجذور باشد و ارقامی که بر بالای خط عرضی است جذر او باشد بتحقیق
و اگر چیزی ماند معلوم شود که او اصم المجذور است پس یکی را با آنچه بر بالای
علامت اینجا واقع است بر آنچه بر تحت او واقع است افزائیم و مجموع
تحتانی را مخرج فرض کنیم و باقی را از عددی که جذر او مطلوب است با آن مخرج
نسبت کنیم آنچه حاصل شود بر بالای علامات با این کسر جذر عدد مذکور
بود بتقریب اصطلاحی مثالش خواهیم که این عدد را ١٢٨١٧٢

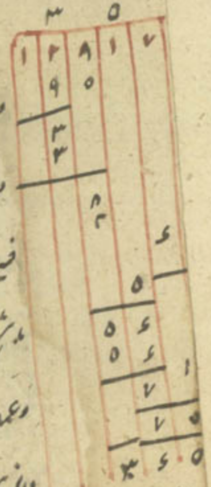
جذر استخراج کنیم بحساب طریق قسمت او را نوشتیم و یک خط عرضی و دیگر
خطوط طولی برکشیدیم و علامات چنانکه گفتیم تعیین کردیم بعد از ان اکثر
عددی طلب کردیم بصفت مذکوره عدد سه را یافتیم این را بر فوق علامت
اخیره و در تحتش بمقابلش نوشته فوقانی را در تحتانی ضرب کرده
حاصل را که نه است در تحت دو که در برابر سه است نوشته از او و از
الا نقصان کردیم و باقی را که سه است بعد از خط عرضی در برابر دو نوشتیم پس
فوقانی را بر تحتانی افزودیم و مجموع را که شش است یک مرتبه بجانب یمین
نقل کردیم بعد از انکه خط عرضی
بر فوق سه تحتانی کشیدیم [illegible]
باز طلب کردیم اکثر عددی دیگر
بصفت مذکور پنج را یافتیم نوشتیم
او را بر بالای علامتی که مقدم ا

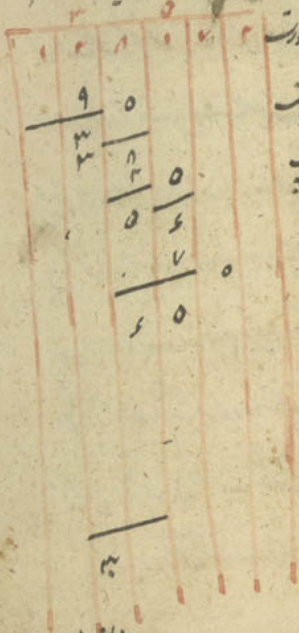


ابلات

بر علامت اخیره و در تحت همین علامت بر همین آحاد مشغول نمی
شش و ضرب کردیم پنج را اولا در شش حاصل شد سی برین صورت
٣٥ این را در تحت عدد محفوظ نوشتیم چنانکه صفر در برابر شش آحاد و سه
او را در مقابل آحادی او را از عدد محفوظ نقصان کردیم شش باقی ماند این را
در تحت صفر نوشتیم بعد از خط عرضی بعد از ان پنج را در پنج تحتانی ضرب کرده
حاصل او را که بیست و پنج است بصفت مذکور نوشته از مائی دی او نقصان
کردیم نخاله و شش باقی ماند این را بعد از خط عرضی نوشتیم پس پنج فوقانی را
با پنج تحتانی جمع کردیم ده شد صفری بجای پنج تحتانی باعتبار کرده یکی از بیش
که بر بالای او است افزودیم و مجموع را یک مرتبه دیگر بجانب یمین نقل کردیم
بعد از کشیدن خط انکه مشیر بود در سر تحتانی برین صورت که نموده میشود باز طلب
کردیم اکثر عددی بصفت مذکوره شش را یافتیم او را بر بالای علامت اولی
در تحت او بر همین صفر تحتانی نوشتیم و ضرب کردیم اش شش را اولا در هفت

طرز جدول ضرب



وحاصل ضرب را از نه نگاه داری [illegible] نقصان کردیم هیچ نماند و بعد از آن
درست ضرب کردیم وحاصل را نقصان کردیم از آنچه در محی واین [illegible]
فیه و از نیاز روی پس باقی ماند از عدد مجهد درست بعد از آن [illegible]
با هشت تحتانی جمع کرده یکی [illegible] عدد تحتانی هفتصد و نه شد
و عمل تمام شد بدین صورت


و این هفتصد و نه مجرحیت
که هشت با نه کرا است بیرون
پس حاصل حاصل از عمل باشد

فصل ششم ٣ ٥

در میزان گرفتن اعمال مذکوره
اهل حساب برا میزانیست که هرگاه
که این میزان درست باشد عمل نیز

درست باشد عمل نیز درست باشد غالبا و اگر میزان درست نباشد
تحقیق عمل غلط باشد و طریق میزان گرفتن چنان است که جمع
کنیم مفردات عدد را بی اعتبار مراتب و نه نه از و طرح کنیم تا از
نه نماند آنچه باقی ماند میزان آن عدد باشد مثلا خواهیم که میزان
گیریم این عدد را ٣٥٧٩ جمع کردیم نه و هفت و پنج و سه را از مجموع نه نه طرح کردیم باقی ماند پنج و این میزان
این عدد باشد و طریق میزان گرفتن عمل ضرب آنست که میزان
مضروب را در میزان مضروب فیه ضرب کنیم و از حاصل نه نه
طرح کنیم آنچه باقی ماند اگر موافق میزان حاصل ضرب بود
ضرب درست باشد و اگر مخالف میزان حاصل ضرب بود
خطا بود و اگر احد المضروبین بعد از طرح نه نه هیچ باقی نماند
باید که از حاصل ضرب نیز هیچ باقی نماند درست باشد عمل و الا

و این بیله

عمل خطا بود اما میزان قسمت چنان بود که ضرب کنیم میزان خارج
قسمت را در میزان مقسوم علیه و زیاده کنیم بروی میزان باقی را
اگر باقی مانده باشد چیزی وطرح کنیم از وی نه نه باقی نماند
که مساوی میزان مقسوم بود واگر مقسوم علیه از خارج قسمت بود از
طرح نه نه هیچ چیز باقی نماند که میزان مقسوم مساوی میزان باقی
قسمت باشد واگر از قسمت چیزی باقی نمانده باشد باید که از مقسوم
نیز بعد از طرح نه نه هیچ چیز باقی نماند تا عمل صحیح باشد والا خطا
بود اما میزان جذر آنست که ضرب کنیم میزان جذر را در نفس
خودش و زیاده سازیم بر او میزان باقی از جذر را اگر چیزی
باقی مانده باشد و نه نه از وطرح کنیم اگر این باقی مساوی
میزان عدد مجذور بود عمل صحیح باشد والا خطا بود باب دوم
در حساب کسور و آن مشتمل است بر مقدمه و دوازده فصل مقدمه

این

در تعریف کسر و کیفیت وضع آن هرگاه یک صحیح را به اجزا
تجزیه کنند عدد آن اجزا را مخرج گویند و بعضی از آن اجزا را
کسر و در خط مخارج دو باشد و این مخرج را جز یک کسر نباشد که
آن نصف است بعد از آن سه باشد و یکی ثلث او باشد و دو
ثلثان و بعد از آن چهار و بر این قیاس و اما کیفیت وضع کسور آنست
که کسر را در تحت صحاح باید نوشت و مخرج را در تحت کسر و اگر
با وی صحاح نباشد بجای صحاح صفر باید گذاشت پس صورت نصف
چنین باشد ٠/١/٢ وصورت ثلث این ٠/١/٣ وصورت ثلثان این
این ٠/٢/٣ و باید دانست که نسبتی میان کسر و مخرج او است و در اعداد
بی‌نهایت یافت میشود ولیکن منحصر اند عددی است که بر این
نسبت باشد فصل اول در معرفت اشتراک و تباین و تداخل
میان اعداد هر دو عددی که باشند غیر واحد خالی از این

که اقل عد اکثر میکند یا نه و مراد بعد آنست که هرگاه که اقل را از اکثر
نقصان کنند مره بعد اخری در اکثر چیزی باقی نماند و قسم اول را
متداخلان گویند همچو دو و ده و آنکه اقل عد اکثر نکند از دو حال
بیرون نیست یا آنست که عددی ثالث غیر واحد یافت میشود
که عد هر دو کند یا نه پس اگر یافت شود آن دو عدد را متشارکان
گویند و متوافقان نیز گویند و عدد ثالث را عاد ایشان خوانند
و کسری که این عدد ثالث مخرج آن کسر باشد وفق خوانند بمثل چهار
و شش که اگرچه چهار عد شش نمیکند اما دو عد هر دو میکند و اگر عددی
ثالث غیر واحد یافت نشود که عد هر دو کند آن دو عدد را متباینان
گویند همچون چهار و هفت و اگر خواهیم که تداخل و تشارک و تباین
دو عدد بدانیم اکثر را باقل قسمت کنیم و اگر چیزی باقی نماند
متداخلان باشند و اگر عددی باقی ماند غیر واحد مقسوم علیه را

بدین

بدین باقی قسمت کنیم و همچنین تا آنگاه چیزی باقی نماند یا یکی باقی
ماند پس بعد هرچه که چیزی باقی نماند آن دو عدد متشارکان باشند
در مقسوم علیه آخر چه این مقسوم علیه آخر عد هر دو میکند و اگر یکی
باقی ماند آن دو عدد متباینان باشند مثلا خواستیم که بدانیم
که چهار را با بیست تداخل دارند یا تشارک یا تباین بیست را بر چهار
قسمت کردیم هیچ چیزی باقی نماند معلوم شد که میان ایشان تداخل
است و شش را با بیست خواستیم بدانیم که چه حالت بیست را بر شش قسمت
کردیم دو باقی ماند مقسوم علیه را که شش است بر دو قسمت کردیم
چیزی باقی نماند معلوم شد که میان ایشان توافق است و دو عد هر دو
میکند و وفق ایشان نصف است و شش را با بیست و سه خواستیم که
بدانیم که چه حالت بیست و سه را بر شش قسمت کردیم پنج باقی ماند
باز شش را بر پنج قسمت کردیم یکی باقی ماند معلوم شد که میان ایشان

ایشان تباین است **فصل دوم** در پیدا کردن مخرج مشترک کسور
مختلفه را یعنی پیدا کردن اقل عددی که هر یک از مخارج کسور مختلفه مفروضه
عاد او کنند طریقش آنست که مخارج کسور مفروضه را بگیریم و نسبت تداخل و توافق
و تباین میان ایشان معلوم کنیم پس مخارج متباینه را بعینه نگاه
داریم و از مخارج متداخله بر اکثر اقتصار نمائیم و اقل را بگذاریم
و از مخارج متوافقه یکی را بعینه نگاه داریم و از باقی وفق را نگاه
داریم پس آنچه نگاه داشته ایم یکی را در دیگری ضرب کنیم و حاصل را
در ثالث ضرب کنیم و حاصل را در رابع ضرب کنیم و همچنین تا
آنگاه که منتهی شود پس حاصل ضرب اخیر مخرج مطلوب باشد مثالش
خواستیم که اقل عددی پیدا کنیم که نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس
و ثمن داشته باشد مخارج این کسور که دو و سه و چهار و پنج و شش
و هشت است گرفتیم و پنج چون متباین بهمه بود بعینه نگاه داشتیم

و دو را

و دو و چهار و هشت متداخل بودند و دو و چهار را گذاشتیم و هشت را نگاه داشتیم
و نیز میان سه و شش تداخل بود بر شش اقتصار کردیم و چون میان شش و
هشت توافق بود از شش وفق او را که سه است نگاه داشتیم و شش را
گذاشتیم پس نگاه کردیم که چند عدد نگاه داشته ایم سه و پنج و هشت یافتیم
سه را در پنج ضرب کردیم پانزده شد پانزده را در هشت ضرب کردیم صد و
بیست شد و او مخرج کسور مطلوبه است **فصل سیم** در تجنیس کسور و آن را بسط
نیز گویند و آن چنان بود که عدد صحیح مکسور باز برند بآن طریق که صحیح را
در مخرج کسر ضرب کنند و اگر با صحاح کسر باشد این کسر را صورتش بر حاصل
ضرب افزایند مثالش خواستیم که شش را و ثلثه ارباع با ارباع باز بریم
ضرب کردیم شش را در چهار و بر حاصل ضرب سه افزودیم بیست و هفت ربع
شد **فصل چهارم** در رفع کسور و آن چنان باشد که کسری چند با هم جمع شده باشد
از یک جنس که مجموع از مخرج خود زیاده باشند عدد آن کسور را بر مخرج

قسمت کنیم خارج قسمت صحاح باشد و باقی کسر این مخرج بود مثالش خواهیم
که سه و یک خمس را در پنج قسمت کنیم سه و یک را بر مخرج خمس که پنج است
قسمت کردیم چهار صحیح و یک خمس حاصل آید فصل هشتم در تضعیف کسور
طریقش آنست که اگر مخرج کسر فرد باشد صورت کسر را تضعیف کنند اگر کمتر از
مخرج شود بمخرج نسبت کنند حاصل نسبت کسر مضاعف باشد مثالش
خواستیم که چهار تسع را تضعیف کنیم صورتش را که چهار است تضعیف کردیم هشت شد
چون کمتر از مخرج بود بمخرج نسبت کردیم هشت تسع شد و اگر زیاده از مخرج
شود مثل مخرج را واحد گیرند و باقی را بمخرج نسبت کنند مثالش خواستیم
که هشت تسع را تضعیف کنیم صورتش را که هشت است تضعیف کردیم شانزده
شد مثل مخرج را که نه است یکی گرفتیم و باقی را که هفت است بمخرج
نسبت دادیم یکی و هفت تسع حاصل شد و اگر مخرج زوج باشد
تنصیف کنیم مخرج را اگر مساوی صورت کسر باشد حاصل تضعیف یک

باشد

صحیح باشد و اگر زیاده از صورت کسر شود صورت کسر را با او نسبت کنیم مثالش
خواستیم که ربع را تضعیف کنیم چهار را تنصیف کردیم دو شد صورت کسر را
که یکی است با او نسبت کردیم نصف و اگر کمتر از صورت کسر شود مثل او را از
صورت کسر واحد گیریم و باقی را با او نسبت کنیم مجموع واحد و حاصل نسبت
تضعیف کسر باشد مثالش خواستیم که پنج سدس را تضعیف کنیم شش را تنصیف
کردیم سه شد و صورت کسر سه را یکی گرفتیم و دو که باقی ماند نسبت دادیم
ثلثان شد پس حاصل تضعیف یکی و ثلثان باشد فصل نهم در تنصیف کسور
و آن چنان بود که اگر صورت کسر زوج باشد تنصیف کنند و بعد از تنصیف
بمخرج نسبت کنند مثلا چون دو ثلث صورتش زوج بود تنصیف کردیم
یکی شد بمخرج نسبت دادیم یکی ثلث حاصل آمد و اگر صورت کسر فرد باشد
مخرج را تضعیف کنیم و صورت کسر را با او نسبت دهیم مثالش خواستیم که
سه ربع را تنصیف کنیم مخرج را که چهار است تضعیف کردیم هشت شد سه ثمن

کسر را با و نسبت دادیم سه ثمن شد **فصل هفتم** در جمع کسور بعضی با بعضی
بدانکه اگر کسور از یک جنس باشند صورت این کسور را جمع کنیم و اگر از اجناس
مختلف باشند مخرج مشترک بطریقی که در فصل دوم مذکور شده پیدا کنیم
بعد از آن صور این کسور را از مخرج مشترک جمع کنیم پس اگر آن مجموع
کمتر از مخرج باشد بمخرج نسبت کنیم و اگر مساوی مخرج باشد حاصل یک
صحیح بود و اگر زیاده از مخرج باشد بر مخرج قسمت کنیم خارج قسمت صحاح
بود و باقی از قسمت را بمخرج نسبت دهیم و حاصل نسبت با خارج قسمت جمع
کنیم حاصل جمیع آن قدر صحاح و آن کسر باشد مثالش خواستیم که سدس را
با ثلث و نصف و ثلثان جمع کنیم صورت این کسور را از مخرج مشترک که
شش است جمع کردیم ده شد چون از مخرج بیشتر بود بر مخرج قسمت کردیم
یکی شد و چهار باقی ماند بمخرج نسبت کردیم ثلثان شد پس حاصل جمع
یک صحیح و ثلثان باشد **فصل هشتم** در تفریق کسور صورت آن یک

ازان

از کسر منقوص منه را از مخرج مشترک بگیریم پس صورت کسر منقوص را نقصان
کنیم و باقی را بمخرج مشترک نسبت دهیم حاصل نسبت مطلوب باشد مثالش
خواستیم که ثلثان را از ثلثه ارباع نقصان کنیم مخرج مشترک که دوازده
شد صورت ثلثان که هشت است از صورت ثلثه ارباع که نه است نقصان
کردیم یکی باقی ماند این را با دوازده نسبت دادیم نصف سدس حاصل
آمد و اگر صورت کسر منقوص بیشتر باشد از صورت کسر منقوص منه نقصان
آن ممکن نگردد مگر آنکه با منقوص منه صحیحی باشد پس یکی از آن صحیح
گیریم و در مخرج مشترک ضرب کنیم و آن حاصل کسر منقوص را نقصان کنیم
و باقی را با کسر منقوص منه جمع کرده مجموع را با مخرج مشترک نسبت دهیم
مثالش خواستیم که نصف را از یک و ثلث نقصان کنیم یکی را از آن
در مخرج مشترک ضرب کردیم شش شد نصف را که سه است از و نقصان
کردیم و سه باقی را بر ثلث که دو است افزودیم پنج شد بشش نسبت

دو دانق خمسه است پس شد **فصل نهم** در تحویل کسر از مخرجی بمخرجی دیگر اگر
کسری از مخرجی معلوم باشد و خواهیم که همین کسر را از مخرجی دیگر معلوم
کنیم که چند است طریقش آنست که صورت کسر را در مخرج محول الیه ضرب
کنیم و حاصل ضرب را اگر مساوی یا زیاده از مخرج آن کسر باشد بر مخرج
آن کسر قسمت کنیم و خارج قسمت را بمخرج محول الیه نسبت دهیم مطلوب
حاصل آید و اگر حاصل ضرب کمتر از مخرج آن کسر باشد بمخرج آن کسر نسبت
دهیم حاصل نسبت کسری بود از کسر محول الیه مثالش خواستیم که دانیم که پنج
سبع دینار چند دانق است صورت کسر را که پنج است در شش که مخرج
دوانق دینار است ضرب کردیم سی شد و حاصل را بر هفت که مخرج
کسر است قسمت کردیم خارج قسمت چهار شد و دو باقی ماند پس پنج سبع
دیناری چهار دانق باشد و دو سبع دانق باز اگر خواهیم که دانیم که این
دو سبع دانق از طسوجات چند است صورت کسر را که دو است در چهار

که مخ

که مخرج طسوجات دانق است ضرب کنیم و حاصل ضرب را که هشت است
بر هفت که مخرج کسر است قسمت کنیم خارج قسمت یکی شود و یکی باقی
ماند پس دو سبع دانقی طسوج باشد و سبع طسوجی باز اگر خواهیم که بدانیم
که این سبع طسوج از شعیرات چند است یکی را که صورت کسر است در چهار
که مخرج شعیرات طسوج است ضرب کنیم همان چهار شود و چون کمتر از مخرج
کسر است که هفت است بمخرج کسر نسبت دهیم چهار سبع شعیر شود پس پنج سبع
دیناری چهار دانق و یک طسوج و چهار سبع شعیر شد **فصل دهم** در ضرب
کسور و آن دو قسم بود یکی ضرب کسور در صحاح دوم ضرب کسور در کسور
طریق عمل در قسم اول آنست که صورت کسر را در صحاح ضرب کنند و حاصل
ضرب را اگر کمتر از مخرج بود بمخرج نسبت کنند و الا بر مخرج قسمت کنند و خارج
نسبت یا خارج قسمت مطلوب باشد مثالش خواستیم که ربع را در چهار
ضرب کنیم صورت کسر را که یکی است در چهار ضرب کردیم همان چهار

شد و مخرج کسر که هم چهار است قسمت کردیم خارج قسمت یکی شد و آن
مطلوب است اما قسم دوم طریق عملش آنست که صورت کسر مضروب را
در صورت کسر مضروب فیه ضرب کنیم و این حاصل ضرب را نگاه داریم
بعد از آن مخرج کسر مضروب را در مخرج کسر مضروب فیه ضرب کنیم پس
میگیریم با آنچه نگاه داشته ایم اگر کمتر از این حاصل ضرب باشد با این حاصل
ضرب نسبت کنیم والا برین حاصل ضرب قسمت کنیم حاصل نسبت یا خارج
قسمت مطلوب باشد مثالش خواستیم که دو ثلث را در سه خمس ضرب کنیم
صورت هر دو کسر را در یکدیگر ضرب کردیم شش شد مضروب مخرجین که
پانزده است نسبت کردیم دو خمس شد و هو المطلوب و اگر یا احد المضروبین
یا هر دو مضروب صحیح باشد آن صحیح را با کسر خودش تجنیس باید کرد
بعد از آن تجنیس کسر را بجای صورت کسر نگاه باید داشت مثالش خواستیم
که یکی ربع را در چهار خمس ضرب کنیم صورت تجنیس یکی و ربع که پنج است

در چهار

در چهار خمس که چهار است ضرب کردیم بیست شد و مضروب مخرجین که
هم بیست است قسمت کردیم خارج قسمت یکی شد پس حاصل ضرب چهار
خمس در یکی و ربع یک صحیح باشد مثال دیگر خواستیم که پنج و ثلث را
در سه و ربع ضرب کنیم تجنیس مضروب را که شانزده است در تجنیس مضروب فیه
که سیزده است ضرب کردیم دویست و هشت شد بر مضروب مخرجین قسمت
کردیم خارج قسمت که هفده و ثلث است مطلوب باشد

فصل دوم

در قسمت کسور و این دو قسم است یکی آنکه کسر در هر دو جانب مقسوم و مقسوم
علیه باشد دوم آنکه کسر در یک جانب بیش نباشد و طریق عمل در قسم
دوم آنست که هر یک از مقسوم و مقسوم علیه را در مخرج کسر ضرب کنند حاصل
ضرب مقسوم را با حاصل ضرب مقسوم علیه نسبت کنند اگر حاصل ضرب مقسوم
کمتر باشد از حاصل ضرب مقسوم علیه والا بر حاصل ضرب مقسوم علیه قسمت
کنند و خارج نسبت یا خارج قسمت مطلوب باشد مثالش خواستیم که ثلثه

ارباع را بر دو قسمت کنیم مقسوم را که سه ربع است در مخرج کسر که چهار است
ضرب کردیم سه صحیح شد یعنی صورت کسر ثلثه ارباع و مقسوم علیه که دو است
هم در چهار که مخرج کسر است ضرب کردیم هشت شد پس حاصل ضرب
مقسوم را که سه است با حاصل ضرب مقسوم علیه که هشت است نسبت کردیم
سه ثمن حاصل آمد و هو المطلوب و اگر خواهیم که دو را بر ثلثه ارباع
قسمت کنیم بر این تقدیر هشت حاصل ضرب مقسوم شود و سه حاصل ضرب
مقسوم علیه هشت را بر سه قسمت کنیم خارج قسمت دو صحیح و دو ثلث باشد
و هو المطلوب مثال دیگر خواستیم که شش و دو خمس را قسمت کنیم بر هفت
مقسوم را در مخرج ضرب کردیم سی و دو شد و مقسوم علیه را نیز در مخرج
ضرب کردیم سی و پنج شد پس حاصل ضرب مقسوم را با حاصل ضرب مقسوم علیه
نسبت کردیم حاصل نسبت شش سبع و دو خمس سبع شد و هو المطلوب
و اگر عکس را خواهیم که بر شش و دو خمس قسمت کنیم بر این تقدیر حاصل ضرب

مقسوم

مقسوم سی و پنج شود و حاصل ضرب مقسوم علیه سی و دو پس سی و پنج را
بر سی و دو قسمت باید کرد خارج قسمت واحد و ثمن و ثلثه ارباع ثمن
شود و هو المطلوب و اما در قسم اول هر دو کسر مضروب و مضروب فیه را
مخرج مشترک کنیم پس هر یک را از او و مقسوم علیه را در مخرج مشترک ضرب
کنیم و بطریق مذکور در قسم دوم عمل نماییم مثالش خواستیم که ربع را
قسمت کنیم بر ثمن مخرج مشترک ربع و ثمن گرفتیم که هشت است و در مقسوم
ضرب کردیم دو شد و در مقسوم علیه ضرب کردیم یکی شد و حاصل اول را
بر حاصل دوم قسمت کردیم خارج قسمت دو شد و هو المطلوب مثال دیگر
خواستیم که دو و پنج سدس را قسمت کنیم بر سه ربع مخرج مشترک گرفتیم دوازده
شد مقسوم را در او ضرب کردیم سی و چهار شد مقسوم علیه را ضرب
کردیم نه شد حاصل ضرب اول را بر حاصل ضرب دوم قسمت کردیم
خارج قسمت سه صحیح و هفت تسع شد و اگر خواهیم که سه ربع را قسمت کنیم

بر دو و پنج سدس برین تقدیر حاصل ضرب بمقسوم نشود و حاصل ضرب
مقسوم علیه سی و چهار شد را سی و چهار است و هم مطلوب حاصل آید
فصل دوازدهم در استخراج جذر کسور و طریقش آنست که صورت کسر را در
مخرجش ضرب کنیم و جذر حاصل ضرب بگیریم و بر مخرج ضرب بگیریم در مخرج
قسمت کنیم یا با او نسبت کنیم خارج قسمت یا حاصل نسبت جذر مطلوب
باشد مثالش خواهیم که جذر نه جزو از شانزده جزو بدانیم صورت کسر را
که نه است در مخرج که شانزده است ضرب کردیم صد و چهل و چهار شد جذرش
بگرفتیم دوازده شد آن را با مخرج نسبت دادیم سه ربع حاصل شد و آن
جذر مطلوب باشد و اگر با کسر صحیح باشد تجنیس را بجای صورت کسر نگاه
داریم و عمل را بپایان رسانیم مثالش خواهیم که جذر شش و ربع را بدانیم
تجنیس کردیم بیست و پنج شد در مخرج که چهار است ضرب کردیم صد شد جذر
صد گرفتیم ده شد بر مخرج که چهار است قسمت کردیم دو و نیم حاصل آمد و آن

جذر

جذر مطلوب است مقاله دوم در حساب اهل تنجیم و آن مشتمل است بر مقدمه
و شش باب مقدمه در بیان اصطلاحات منجمان بدانکه حروف
تهجی را بترتیب ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ برای
مفردات اعداد تعیین کرده‌اند نه حرف اول را که از ا است تا ط
بجهت آحاد تعیین کرده‌اند و نه دیگر را که از ی است تا ص از برای
عشرات و نه دیگر را که از ق است تا ظ از برای مئات و غ
را از برای الف تعیین کرده‌اند و از برای اعداد مرکبه از رقام مفردات
همان عدد را ترکیب کنند و مفرد اکثر را بر اقل تقدیم کنند مگر اعداد
الوف را بر الوف تقدیم کنند پس رقم پانزده یه باشد و رقم پنجاه و
دو نب و رقم صد و شصت و چهار قسد و رقم سه هزار جغ و رقم ده هزار
یغ و رقم دوازده هزار یبغ و برین قیاس و فرق میان جیم و حا بآن
کنند که جیم را سه نقطه نویسند بدین صورت ج و میان زا و را بآن

کنند که دوازده را بی نقطه نویسند و بر فوق آن علامت نهند باین صورت د

و باقی حروف را بنقطه و عدم نقطه چنانکه در خط شده است و باید

دانست که محیط هر دایره را سیصد و شصت قسم متساوی کنند و هر قسمی را

از آن درجه خوانند و عدد درجات چون به شصت رسد یا از شصت بگذرد

هر شصت را یکی اعتبار کنند و آنرا مرفوع مره خوانند و رقم مرفوع

مره را برابر رقم درجه نویسند و چون عدد مرفوع مره نیز به شصت رسد

یا از شصت بگذرد هر شصت را اعتبار کرده برابر مرفوع مره نویسند

و آنرا مرفوع مرتین و ثوانی نیز گویند و همچنین چون عدد مرفوع مرتین

به شصت رسد یا بگذرد هر شصت را یکی اعتبار کرده آنرا مرفوع ثلث مرات

و مثلثات نیز خوانند و علی هذا القیاس و هر درجه را به شصت قسم متساوی

کنند و آنرا دقایق گویند و رقم دقایق را برابر رقم درجه نویسند و هر

دقیقه را به شصت قسم متساوی کنند و آن را ثوانی خوانند و رقم آنرا

برابر

برابر رقم دقیقه نویسند و همچنین ثانیه را به ثالثه و ثالثه را به رابعه

قسمت کنند تا بغایت بلغ و ارقام آن را بترتیب مذکور نویسند و هر مرتبه

ازین مراتب یعنی مراتب مرفوعات و درج و اجزا آن که خالی

از عدد باشد در آن مرتبه صفر نویسند برین صورت و از برای

شناختن آنکه ارقام مکتوبه از کدام مرتبه است رقم اول یا آخر باید

نوشتن که از کدام مرتبه است یا تابع ارقام ما قبلش تا معلوم گردد

و هر که حساب اهل هندسه دانسته باشد بقواعدی که ذکر کرده شد

حساب اهل نجوم برو آسان گردد چه این طریق نسبت با آن طریق

دقیق و ثقیل نیست الا که چند چیز که بیان خواهیم کرد از جمله آنکه اهل تنجیم

در هر مرتبه که عدد بده میرسد یا میگذرد هر ده را یکی اعتبار کرده

برابر آن مرتبه می نویسند و منجمان در هر مرتبه که عدد بشصت میرسد

یا میگذرد هر شصت را یکی اعتبار کرده برابر آن مرتبه می نویسند

چنانکه سبق ذکر یافت پس اهل هند در عمل وقتی اگر رقمی را از رقمی
که در برابر اوست ممکن نباشد نقصان کردن یکی از رقم بسیار بگیرند
و آن را ده اعتبار کرده از و نقصان میکنند و همچنان یکی را از پس بگیرند
و آن را شصت اعتبار کرده از و نقصان می کنند **باب اول** در ضرب
شبکه ارقام شبکه سازی این دو طریق عادت میباشد چه اهل هند
اعظم مراتب را از مضروب و مضروب فیه در برابر فوق بسیار مربع
صغیر که بر یسار سطر فوقانی بر لب تصغار واقع است می نویسند و همچنان
بر فوق و یمین مربع صغیر که بر یمین سطر فوقانی واقع است می نویسند و اهل
هند مربعات صغار را به دو مثلث قسمت کنند بخط مورب را از یمین
یسار سافلا و همچنان بخط مورب هم از یمین یسار را ما متقاعد او فوق
در عمل ضرب رقم هر رتبه را از مضروب در ارقام مراتب مضروب فیه
ضرب میباید کردن و حاصل را در دو مثلث مذکور بعادت وارقام

ای این مراتب

این مراتب از ا تا نط میرسد پس احتیاج میشود بجدولی که مشتمل باشد
بر حاصلات ضرب ارقام در یکدیگر از یکی تا پنجاه و نه و طریقش آنست که
مربعی بکشند و هر یک را دو ضلع و عرضی او را به پنجاه و نه قسم متساوی
کنند و خطوط مستقیمه بمفاصل وصل کنند چنانچه مربع مذکور به سه هزار و چهار
صد و هشتاد و یک مربع صغیر منقسم گردد و بر فوق و یمین جدول اعداد
نویسند از یکی تا پنجاه و نه بترتیب و حاصل ضرب هر عددی را از اعداد
سطر فوقانی در هر عددی از اعداد سطر دیگر در مربع ملتقی آن دو عدد
نویسند بر این وجه که اگر حاصل ضرب کمتر از شصت باشد رقم آن را
مثبت کنند و صوری بر یمین او در همین مربع نویسند و اگر زیاده
از شصت باشد هر شصت را یک رفع کرده نویسند و آنچه کمتر از شصت باشد
بر یسار او در همین مربع نویسند و این جدول را جدول ستینی خوانند
پس حاصل ضرب را از این جدول برگرفته مرفوع را در مثلث فوقانی

و همچو ها را در مثلث تحتانی ثبت کنند تا تمام حاصلات ضرب در شبکه
مثبت شود بعد از آن از مثلث تحتانی که در برج ایسر تحتانی شبکه واقع است
ابتدا کرده اعداد را جمع کنند بطریق مذکور در حساب هندسی از آنکه
آنجا اعدادی که در میان هر دو خط مورب واقع بود آنچه زیاده از ده
باشد بر وی مرتبه یکی رفع کرده با عددی که در مابین دو خط مورب
فوق آن بود جمع میکردند و آنچه کمتر از ده میبود پس آنچه در مثلث تحتانی
بود وضع میکردند یعنی اعداد میان دو خط مورب را اگر زیاده از ده شود
هر عشری را یکی گرفته با اعداد دو خط مورب که بر فوق آنست جمع
میکنند و آنچه کم از ده باشد بر همین آنچه از مثلث تحتانی واقع است
ثبت میکنند مثلا خواستیم که عدد دلما را در عدد نه یا مط
ضرب کنیم صد و بیا را رسم کردیم و ارقام بر وضع کردیم بصفت مذکور و در مثلث
تحتانی رقم که یافتیم آن را در تحت شبکه ثبت کردیم و اعداد مابین

دو خط

دو خط مورب که بر فوق اوست جمع کردیم شش و سه شد بکعب سه
بر همین که نوشتیم و بکعب شش یکی کا حاصل مابین دو خط مورب دیگر
جمع کردیم هفتاد و دو شد یب بر همین ح نوشتیم و از برای شش یکی
که حاصل جمیع مابین خطین مورب دیگر جمع کردیم نحاه و یک شد نا
بر همین یب نوشتیم و همچنین مابین خطین مورب دیگر جمع کردیم هشتاد و
سه شد ع را بر همین نا نوشته از برای شش و یک بر حاصل جمع
مابین خطین مورب دیگر افزودیم چهل و شش شد مو بر همین ع نوشتیم
پس در مثلث فوقانی که در برج یمین شبکه است ح یافتیم آن را بر حسب گرده

تمام ضرب را تمام ساختیم بدین صورت
اما طریق دانستن آنکه حاصل ضرب
از کدام مرتبه است از مراتب مرقومات
و درج و اجزا آن در باب یازده

وذکر خواهیم کرد باب دویم در قسمت قسمت اهل تنجیم نیز مثل قسمت اهل
هندست الا آنکه وضع در ظاهر اهل هند چنان است که اعظم مراتب
مقسوم را در سطر اسفل جدول نویسند و اعظم مراتب مقسوم علیه را در تحت
مفصلی که مذکور شده است و اهل تنجیم برعکس این یعنی اعظم مراتب
مقسوم را در سطر طول ایمن جدول نویسند و اعظم مراتب مقسوم علیه
در برابر اعظم مراتب مقسوم یا بعد ازو بهمان تفصیلی که در قسمت هند ذکر
کرده شد بعد از آن در جدول ستینی اگر عددی طلب کنند که حاصل ضرب
او را در هر یک از مراتب مقسوم علیه از آنچه در برابر اوست از مقسوم
یا ازو و از یمینش طرح توان کرد چون این عدد یافت شود بر فوق
خط عرضی که بر بالای مقسوم کشیده اند در برابر اعظم مراتب مقسوم علیه
نویسند و در هر یک از مراتب مقسوم علیه ضرب کرده از آنچه در برابر
اوست از مقسوم یا ازو و از آنچه در یمین است طرح کنند و بعد از آن

خط عرض

خط عرض کشیده باقی قسمت را یک مرتبه بجانب یمین نقل کنند و از تحت
خط عرضی و باز در جدول ستینی اگر عددی بصفت مذکور طلب کنند و بعد
به پایان رسانند و اگر عددی بصفت مذکور یافت نشود صفری بر بالای
عددی که بر فوق جدول عرضی نوشته بودیم نویسند و یک مرتبه دیگر از
باقی قسمت را بجانب یمین و در تحت خط عرضی دیگر نقل کنند و باز
اگر عددی بصفت مذکور طلبیده عمل سابق بجای آرند مثالش خواهیم
که قسمت کنیم ح نو لا مد را بر اله لب جدول رسم کرده ارقام
مقسوم و مقسوم علیه در او وضع کردیم بصفت مذکور و اگر عددی بصفت
مذکور نو را یافتیم این را بر بالای جدول ثبت کردیم و حاصل ضرب
نو را در اله از جدول ستینی برگرفتیم د مد بود این را در تحت
مقسوم نوشتیم بر وجهی که مد مبسوط است در برابر اله که مقسوم
علیه است واقع شد و د که مرفوع است در محاذی یمین او و بعد از آن

و مد را از وح نو نقصان کردیم لب باقی ماند خط عرضی برای
محو کشیدیم و لب را در تحت عرضی و برابر طه نوشتیم باز حاصل ضرب
نو را که بر بالای جدول است در یا که در مقسوم علیه است از جدول
نسبی بر گرفتیم و بصفت مذکور در تحت لب لا نوشته از و نقصان
کردیم طه ح باقی ماند این را نیز بعد از خط عرضی در تحت نوشتیم باز
حاصل ضرب نو را در ب که ح ب است در تحت ح مد
نوشتیم بر وجه مذکور و نقصان این حاصل ضرب را از ح مد ممکن
نشد پس یکی از آنچه در یمین ح است یعنی طه گرفتیم و باقی را که ع
است بعد از خط عرضی نوشتیم و آن یکی را که گرفته با ح جمع کردیم
در دهن سح شد پس از مجموع سح مد حاصل ضرب را که ح ب
است نقصان کردیم مه ب باقی ماند این بعد از خط عرضی
در تحت نوشتیم بر این صورت.

و از نقصان

		نو	
مد	لا	نو	ح
		ح مد	د
	ع	یب ح	
		طه	
ب	ح ح	ع	
ثب	مه		
لب	ع	طه	

ع
و از مقسوم باقی ماند این ارقام
مه ب خط عرضی بجمیع خطوط طولی
کشیدیم و این ارقام را در تحت این
خط یک مرتبه بجانب یمین انتقال کردیم
و باز اگر عددی بصفت مذکور طلب کردیم
لط را یافتیم این را بر بالای جدول بر یسار نو نوشتیم و در مقسوم علیه
ضرب کرده حاصل ضرب را که ع لا است در تحت ع مه که از باقی
مقسوم است نوشته از و نقصان کردیم له باقی ماند خط عرضی در تحت
ع لا کشیده له را در تحت این خط نوشتیم باز لط را در ح ضرب
کردیم ب ح حاصل شد این را در تحت که ب نوشته از و نقصان
کردیم باقی ماند بعد از خط عرضی در تحت نوشتیم باز لط را در لب ضرب
کردیم ع لا شد و نقصان این از آنچه در برابر و بهمین است ممکن

نت پس آنچه در برابر همین همین لب است که آن یکی را فرض کردیم
و باقی را در تحت یا بعد از خط عرضی
نوشتیم و آن یکی را نشست گرفته با که جمع کردیم و از مجموع لا ع
نقصان کردیم ع لب باقی ماند این را نیز در تحت خط عرضی نوشتیم
برین صورت

	لط	لو	
مد	ى	لو	ح
		مد	د
	ع	لح	
	حح	لط	
لا		ع	
س	نه		
	س	نه	[illegible]
	ح	ى	
ع	ىلا		
		لس	
لا	ع		
		ىلا	
لب	ع	لط	

و در ارقام ما مقسوم باقی
ماند این ح ع لب این را
هر یک مرتبه نقل کردیم بعد از
خط عرضی دیگر کشیدیم خطوط
طولی کذرد و مارا اکثر عددی
تضعیف مذکور طلب کردیم کب
یافتیم این را نیز بر بالای جدول

برین را لط نوشتیم و در الط ضرب کردیم ب ع حاصل شد این را در تحت
ب ع وضع کرده ازو نقصان کردیم نه باقی ماند خط عرضی کشیده او را
در تحت خط نوشتیم بار کب را در ع ضرب کردیم دمو حاصل شد
این را در تحت مه لب این وضع کرده ازو نقصان کردیم ح مو باقی
ماند در تحت خط عرضی نوشتیم
و کب را در لب ضرب
کردیم یا مد حاصل شد در تحت
مو نوشته ازو نقصان کردیم لدمو
باقی ماند این لدمو را در تحت
خط عرضی نوشتیم برین صورت

لب	لط	لو	
مد	ى	لو	ح
		مد	د
	ع	لح	
لا	حح	لط	
		ع	
س	نه		
	س	مه	[illegible]
		ى	
	مو	لس	
ع	مه ى	ما	
لا	ع	س	
	لا	ع ع	[illegible]
	مو	مه ع	
مو	مو ما	س	
لو	لا		

و در مقسوم این ارقام ب لدلد
باقی ماند و اگر خواهیم یکبار دیگر باقی

وخیر را بجانب یمین نقل کنیم و عمل بپایان رسانیم و همچنین هر چند که خواهیم
در جذر عمل جذر بطریق اهل نجوم نیز مثل عمل جذر اهل هند
باشد الا آنکه اهل هند در نصب علامت ابتدا از مرتبه آحاد کنند و نجملی
یک یک مرتبه علامات دیگر بعد از او نصب کنند و منجمان مرتبه اول را
معکوس علامت ساخته نجملی یک یک مرتبه از هر دو جانب و در جانب
مرفوعات و جانب اجزا درجه علامات نصب کنند و اهل هند
افتتاح عمل از علامات اخیر کنند و اهل نجوم از علامات ایمن پس اگر
عددی طلب کنند که مضروب او را در نفس خود از آنچه در تحت علامت
ایمن است از عدد مجذور نقصان توان کرد یا از آنچه در تحت علامت در
یمین است نقصان توان کرد بر تقدیری که در مرتبه ایمن درجه باشد
و چون همچنین عدد یابند رقم آن را بر فوق علامت ایمن و در تحت او نیز
ثبت کنند و مضروب او را در نفس خودش از آنچه در تحت علامت ایمن است

نقصان

نقصان کنند و باقی اگر باشد بعد از خط عرضی در تحت منقوص بنویسند و
بعد از آن رقم فوقانی را بر رقم تحتانی افزوده یک مرتبه بجانب یسار نقل
کنند بعد از آن یک خط عرضی بر بالای رقم تحتانی کشیده باشد تا شگر
باشد بعد از آن باز اگر عددی طلب کنند چون او را در نفس خود و در
منقول ضرب کنند ممکن باشد طرح آن از آنچه در تحت علامت دوم
و از آنچه در یمین اوست و چون همچنین عدد یابند رقم او را در فوق علامت
دوم و در تحت او نیز ثبت کنند و فوقانی را در تحتانی و در آنکه در
یمین تحتانی است ضرب کرده حاصل را از آنچه در تحت علامت دوم و
آنچه در یمین اوست نقصان کنند و باقی اگر باشد بعد از خط عرضی در تحت
منقوص منه بنویسند و باز این رقم که بر فوق علامت دوم ثبت کرده
بودند بر رقم تحتانی او افزوده یعنی مضاعف کرده با آنچه در یمین او ثبت
یک مرتبه بجانب یسار نقل کنند بعد از آنکه خط عرض که تحت مجموع ارقام

تحتانی کشیده باشند و علامات دیگر که زنند و انطباق مذکور عمل نمایند و اگر
همچنین عددی که مقسوم باشد بر فوق علامات دوم و در تحت ان هم نویسند
و برابر ارقام تحتانی خط عرضی تحت محو کشیده همچنین ارقام را یک مرتبه
دیگر بجانب یسار نقل کنند و علامات دیگر که زنند و انطباق مذکور عمل کنند
و همچنین عمل میکنند تا انکه خواهند و اگر سطور طولی که بعدد ارقام
عدد مطلوب الجذر کشیده بودند تمام شود سطور دیگر بر یسار سطور اضافت
کنند و بهمان طریق که گفتیم یک یک مرتب علامات نقل کنند و تمام
علامات عمل مذکور بجای آرند مگر انکه عمل عدد مطلوب الجذر بسط باشد
که عمل منتهی خواهد شد و اگر خواهند که عمل را قطع کنند رقم اخر بسط
تحتانی را مضاعف ساخته بر او فزایند و مجموع عدد بسط تحتانی را مخرج
اعتبار کنند و باقی عدد مطلوب الجذر را بالای نسبت کنند کسری که حاصل
شود با ارقامی که در فوق علامات نوشته اند جذر عدد مطلوب باشد

مثال

مثالش خواستیم که جذر [red: نه نه ها یوم] بایست را بگیریم جدولی بطریق
مذکور در عمل جذر ایمن شنیدیم رسم کردیم و این ارقام را در تحت خط عرضی
نوشتیم و چون [red: ها] درجه بود بر بالای او علامات نصب کردیم و همچنین از
جانب مرفوعات بر [red: نه] و از جانب کسور بر [red: م] و اگر عددی که مضروب
او را در نفس خودش از انچه در تحت علامت اخیر باشد نقصان بود
کرد طلب کردیم [red: د] را یافتیم او را بر بالای علامات اینی و در تحت آن
ثبت کردیم و در نفس خودش ضرب
کردیم [red: مط] شد از [red: نه] نقصان کردیم
[red: ا] باقی ماند خط عرضی در تحت کشیدیم و [red: د] را
در تحت خط عرضی ثبت و را تضعیف کرده یکمرتبه
بجانب یسار نقل کردیم و خط عرضی بر بالای [red: د] کشیدیم
تا علامت محو او باشد برین صورت

				د
م	ی	ها	نه	نه
				مط
				ا
			لد	د

باز طلب کردیم اکثر عددی که مضروب او را از نفس خود و در آنچه بر
نقش کرده ایم نقصان توان کرد و از آنچه در تحت علامت دوم واز
آنچه در یمین اوست ه را یافتیم بر فوق علامت دوم و در تحت او نیز
ثبت کردیم پس حاصل ضرب او را در یه که اما مسوط باشد حاصل
ضرب است در تحت اما ثبت کردیم بر وجهی که ب که مسوط حاصل
ضرب است و رمی واست یه که مضروب است واقع شد پس الب
را از انه نقصان کردیم ه باقی ماند خط عرضی در تحت اما کشیدیم
و ه را در می واست ده ثبت کردیم باز ه را در نفس خود ضرب
کردیم یه شد در تحت ما می واست ه مضروب فیه وضع کردیم واز
ما نقصان کردیم لو باقی بعد از خط عرضی می واست یا که تفوق مرتبت
ثبت کردیم و ه را تضعیف کرده با ده مرتبه به جانب یسار نقل کردیم
و خط عرضی که علامت محوات بر ده ه کشیدیم بر این صورت
باز طلب

		ه		
م	و	ما	يه	نه مط
		اط	ب	ا
			ه	
		لو		
	ب	يد		
		ه	يد	د

باز طلب کردیم اکثر عددی
که مضروب او را در ارقام
تحتانی منقول و در نفس خود نیز
از آنچه در تحت علامت و از آنچه
بر یمین اوست نقصان توان
کرد کب را یافتیم ضعف بر فوق
در تحت علامت سوم نوشتیم پس او را در یه ضرب کردیم ه ح
شد در تحت ه لو ثبت کرده از و نقصان کردیم ح یه باقی ماند
بعد از خط عرضی در تحت لو نوشتیم باز کب را در ب ضرب کردیم
م ح شد در تحت ح لو نوشته از و نقصان کردیم ح لو باقی ماند بعد از
خط عرضی ثبت کردیم باز کب را در نفس خود ضرب کردیم
ح ع شد در تحت لو م ثبت کرده از و نقصان کردیم الطی

باقی مانده در تحت حظ عرضی نوشتیم پس کک را مضاعف ساخته

یکی را برا او افزودیم مه شد و جمیع ارقام سطر تحتانی ددب صد

شد و باقی ارقام عدد مطلوب الجذر ٤ اطلی شد آنرا با ارقام

سطر تحتانی نسبت دادیم کسر حاصل پس جذر عدد مطلوب الجذر

مجموع ارقامی باشد که بر فوق علامات نوشته ایم بابین

کسر برین صورت

ب	د	ه		د
م	ع	مه	له	نه
				مط
		له	ب	ا
				ا
		لو	ه	
	م	ح		
ک	لو	ع		
	ح			
لو	مط			
لا	ب	لد		
		ه	لد	د

باب چهارم در معرفت جنس

هر یک از حاصل ضرب و خارج

قسمت و جذر یعنی دانستن

آنکه حاصل ضرب یا خارج

قسمت یا جذر از کدام مرتبه

از مراتب مرفوعات و درج اجزا

ودرج

ودرج شل و ثوانی و ثوالث و غیر آن طریق آنست که از برای

واحد بگیریم و از برای ثانیه اثنین و برای ثالثه ثلثه و برای

آنچه بعد از ثوانی است بهر یک مرتبه یک عدد زیاده کنیم و همچنین از

برای مرفوع مره واحد بگیریم و برای ثانی اثنین و از برای

ثالث ثلثه و برای آنچه فوق اوست بهر یک مرتبه یک عدد

زیاده کنیم پس گوئیم مضروب و مضروب فیه هر دو جنس درجه اند

یا یکی از جنس درجه است و لیس هیچکدام از جنس درجه نباشند و این

قسم از دو حال بیرون نیست یکی آنکه هر دو در یک جانب باشند

از درجه یعنی هر دو از مرفوعات باشند یا هر دو از اجزاء درجه

باشند دوم آنکه هر یک در جانبی دیگر باشند از درجه پس قسم

در جانب بیرون نباشد و حاصل ضرب در قسم اول درجه باشد و در قسم

دوم از جنس مضروب دیگر پس حاصل ضرب درجه در دقیقه همان

دقیقه باشد و در ثانیه همان ثانیه و همچنین در مرفوع مره همان
مرفوع مره و هلم جرا و در قسم سوم عدد هر دو مضروب را جمع
کنیم حاصل ضرب در مرتبه همین عدد مجموع باشد در همان جانب
مضروبین مثلا دقایق در ثوانی ثوالث باشد و ثوانی در
ثوالث خوامس و ثانیه در ثالث خامس و در قسم چهارم اگر
دو عدد مضروب و مضروب فیه برابر باشند حاصل ضرب از
جنس درجه باشد و الا حاصل ضرب در مرتبه همین تفاضل باشد
در جانب حاصل پس ثوانی در ثالث مرفوع مره باشد و ثانی
در روابع ثوانی و این مرتبه که بیان کردیم مرتبه مسقوط حاصل ضرب است
در جمیع اقسام اما معرفت جنس خارج قسمت طریقش آنست که
مقسوم و مقسوم علیه همان طریق که در مضروب و مضروب فیه
گفتیم چهار قسم منقسم شود و خارج قسمت در قسم اول درجه باشد

و در قسم

و در قسم دوم اگر درجه مقسوم علیه واقع شود خارج قسمت از جنس مقسوم باشد
و اگر درجه مقسوم واقع شود خارج قسمت همین عدد مقسوم علیه باشد
خلاف جانب او مثلا اگر درجه را بر ثانیه قسمت کنیم خارج قسمت
ثانی باشد و اگر درجه را بر ثالث قسمت کنیم خارج قسمت ثوالث
باشد و در قسم سوم اگر عدد مقسوم علیه با عدد مقسوم برابر باشد خارج
قسمت از جنس درجه باشد و اگر برابر نباشد ببینیم اگر مرتبه مقسوم
فوق مرتبه مقسوم علیه باشد خارج قسمت همین تفاضل باشد در جانب
صعود یعنی از جنس مرفوعات باشد و اگر مرتبه مقسوم تحت مرتبه مقسوم
علیه باشد خارج قسمت همین عدد تفاضل باشد در جانب نزول
یعنی از جنس اجزاء درجه باشد مثلا اگر ثوانی را بر روابع قسمت
کنیم خارج قسمت ثانی باشد و اگر روابع را بر دقایق قسمت کنند خارج
قسمت ثوالث باشد و در قسم چهارم عدد مقسوم و مقسوم علیه را جمع

کنیم خارج قسمت همین مجموع باشد از جانب صعود اگر مرتبهٔ مقسوم فوق
مرتبهٔ مقسوم علیه باشد و همی عدد مجموع باشد در جانب نزول اگر
مرتبهٔ مقسوم تحت مرتبهٔ مقسوم علیه باشد پس خارج قسمت مرفوع مره چون
دقایق مبانی باشد و خارج قسمت دقایق مرفوع مره ثوانی.
و مراد از مرتبهٔ مقسوم مرتبه باشد که در می‌دارد مقسوم علیه افتد هرگاه
مقسوم و مقسوم علیه را در جدول قسمت نویسند مثلا اگر ده دقیقه را
بر دوازده دقیقه خواهیم که قسمت کنیم مقسوم علیه چون بعد از شروع در
جدول می‌دارد ده دقیقه مثبت نخواهیم کرد بلکه یک مرتبه فروتر از او
مثبت خواهیم کرد چنانچه مرتبهٔ ثانیه در می‌دارد مقسوم علیه واقع شود
پس در این صورت مقسوم ثانیه باشد نه دقایق اگرچه بظاهر مقسوم
دقیقه است اما موقف مرتبهٔ جذر طریق آن است که بنیسم که علامات
ابن مرتبه درجات باشد اگر مرتبه درجه باشد رقم جذر کرانی.

علامات

علامت است از جنس درجه باشد و اگر علامت ابن باشد از مرتبه درجه.
نباشد مرتبهٔ آن رقم سمی نصف عدد مرتبه‌ایست که در تحت آن علامت
واقع است در جانب همان مرتبه از درجه پس جذر ثانی مرفوع
مره باشد و جذر رابع ثانیه و جذر ثوانی دقایق و جذر روابع ثوانی
و چون رقم علامت ابن معلوم شد ارقام دیگر علامات از جنس مرتبه‌ای
باشد که بعد از اوست ترتیب پس اگر رقم جذر که بر علامت اول است
از جنس ثوانی باشد رقم علامت دوم از جنس ثوالث باشد و رقم
علامت سیم از جنس روابع باشد و برین ترتیب اگر رقم علامت ابن
از جنس ثانیه باشد رقم علامت دوم از جنس مرفوع مره باشد و رقم
علامت سوم از جنس درجه باشد و رقم علامت چهارم از جنس دقیقه
تم هذا **باب پنجم** در میزان میزان این اعمال مشهور میزان اعمال
اهل هندسه است غیر از آنکه اهل هند به نه طرح میکنند و محاسبان

نجاه و نه نجاه و نه مثلا برای میزان ضرب در عمل ضرب مذکور از بعدی
که بر عمل جدول است لط طرح کردیم نو باقی ماند و از عددی که از بالای
جدول است بعد از طرح لط نا باقی ماند نا را در نو ضرب کردیم نو
شد که هط باشد پس از حاصل ضرب لط لط طرح کردیم هم هط
باقی ماند معلوم شد که عمل درست است و برای میزان قسمت در عمل قسمت
مذکور از خارج قسمت لط طرح کردیم ی باقی ماند و از مقسوم علیه لط
طرح کردیم له باقی ماند آن را در ی ضرب کردیم ه ل شد که لط
باشد پس لط را با باقی قسمت که له نو است جمع کرده از و لط طرح
کردیم م باقی ماند پس از مقسوم لط طرح کردیم همین م باقی ماند معلوم
شد که عمل درست است و برای میزان جذر در عمل جذر مذکور چون از ارقام
جذر لط نمی شود طرح کردن چه مجموع ارقام این جذر که له است کمتر از
لط پس له را در نفس خودش ضرب کردیم له نو حاصل شد که له باشد

این را

این را با باقی جذر که ه که نو است جمع کرده لط از و نقصان کردیم
هه باقی ماند و چون از عددی که او را جذر گرفته ایم هه طرح کردیم
همین هه باقی ماند صحت عمل معلوم شد باب ششم در اعمال [illegible]
که در دو برج باشد بدانکه منجمان دور فلک را از دوازده قسم متساوی
کنند و هر قسمی را برجی گویند پس هر برجی سی درجه از فلک باشد
و در عمل جمع درجات چون بسی رسد یا که گذرد هر سی درجه
یکی بر عدد بروج افزایند و چون عدد بروج بدوازده رسد یا که گذرد
دوازده را که دور فلک است از او طرح کنند و باقی را ثبت کنند
و اگر هیچ نماند در مرتبه بروج صفر نویسند مثلا چون خواهند که دو برج و
دوازده درجه و بیست دقیقه و بیست ثانیه را که صورتش این است
ب یب ک ک با سه برج و بیست و پنج درجه و چهل دقیقه و چهارده
ثانیه که صورتش این است ج که م ید جمع کنند یکی را در برابر آن

دیگر وضع کنند بر وجهی که بروج در موازات بروج واقع شود و همچنین درجه
و دقیقه و ثانیه هر یکی در محاذات جنس خودش واقع شود بدین صورت
ب یب کح پس خط عرضی در تحت جمیع ارقام بکشند تا جای حاصل باشد
میان این دو عدد ط یه م یه و حاصل جمیع در زیر ایشان باشد اگر ده
ید را بر ح افزایند و حاصل را که کب است در تحت خط عرضی باید
ید و ح نویسند بعد از آن م را بر کح افزایند چون شصت شود
در برابر شصت یکی در ذهن گیرند و صفر در محل کب نویسند بعد از آن
یه را با آن یکی که در ذهن نگاه داشته اند بر یب افزایند ح شود
ح را در محل صفر نویسند و در برابر ل یکی را در ذهن نگاه دارند پس
ط را با آن یکی که در ذهن نگاه داشته اند بر ب افزایند یب شود
و د را که یب است از و طرح کنند ح باقی ماند بر محل آن ح
ثبت کنند بدین صورت ب یب کح پس حاصل جمع شش برج

دیگر شود

و هشت درجه و یب و دو ثانیه ط یه م یه باشد و در جمیع تفریق اگر
عدد بروج منقوص منه از عدد بروج ه کب کب منقوص کمتر باشد
یا آنکه از منقوص منه برج نباشد دوازده بر منقوص منه افزایند بعد از آن
بروج منقوص را از و نقصان کنند و اگر عدد درجات منقوص زیاده
از عدد درجات منقوص منه باشد یکی از عدد بروج منقوص منه
کم کنند و بحسب آن یک برج سی درجه بر درجات منقوص منه افزایند
بعد از آن درجات را از درجات نقصان کنند و در همین صورت
اگر در منقوص منه برج نباشد دوازده برو افزایند بعد از آن یک برج
از آن کم کنند و عمل بپایان رسانند مثلا خواستیم که تفریق کنیم یح برج
و یب درجه و نه ده دقیقه و چهل ثانیه را از دو برج و ده درجه
و سی دقیقه و پنجاه ثانیه منقوص را در تحت منقوص منه نهادیم بهمان
صفت که در جمع گفتیم بدین صورت ب ی ل نه و ابتدا از همین

کردیم چون نقصان پنج برج از دو برج ممکن نبود و در ه د یا ب که دو ازده است
برج بر وی افزودیم چهارده شد پنج از و نقصان کردیم نه باقی ماند این را بعد از
خط فاصل در تحت نوشتیم و بیست درجه را نیز از ده درجه نقصان نمی توان
کرد پس یکی از نه برج گرفتیم و هشت در تحت نه بعد از محو او نوشتیم و آن
یک برج را که گرفته بودیم سی درجه اعتبار کرده با ده درجه جمع کردیم چهل
درجه شد بیست از و نقصان کردیم بیست دیگر باقی ماند در تحت نوشتیم
بعد از آن یازده دقیقه را از بیست دقیقه نقصان کردیم و نوزده باقی را
در تحت خط عرضی نوشتیم و بعد از آن چهل ثانیه را از پنجاه ثانیه نقصان
کرده ده ثانیه در تحت نوشتیم بدین صورت ح ل نه پس بعد از ما بقی
در نقصان هشت برج و بیست درجه و نوزده دقیقه و ده ه ط ا ب ثانیه باشد و صورت در قاش این است ح ک ط ی و در ضرب
و هر کدام از مضروبین که برج باشد عدد بروج را در سی ضرب کنند تا درجات
شود

شود و این را با درجات اگر بود جمع کنند و دیگر زیاده از شصت بود در شصت
را یکی مرفوع مرة گیرند و باقی مراتب را بحال خود گذاشته عمل ضرب بطریق
مذکور بجای آرند تا حاصل ضرب بدست آید بطریق مذکور پس اگر
در حاصل ضرب از جنس مرفوعات باشد غیر مرفوع مرة همه را حط کنند
و عدد مرفوع مرة آنچه باشد تضعیف کنند تا عدد بروج حاصل شود و از جانب
اگر سی رسیده باشد سی طرح کنند و یکی بر عدد بروج افزایند پس اگر
عدد بروج به دوازده رسد یا که زد دوازده از و طرح کنند مرة بعد اخری
چندانکه میسر شود آنچه ماند در مرتبه بروج نویسند و اگر هیچ نماند صفر در مرتبه
بروج نویسند و باقی مراتب را بحال خود گذارند تا حاصل ضرب بطریق مذکور
بدست آید و عمل قسمت در هر کدام از مقسوم و مقسوم علیه که برج باشد نیز او را
همان عمل کنند که در مضروبین گفتیم و قسمت بطریق مذکور بجای آرند تا خارج
قسمت بطریق مذکور بدست آید بعد از آن مخارج قسمت همان عمل که

در حاصل ضرب گفتیم بجای آرند تا خارج قسمت مطلوب بدست آید مثلا
خواستیم که ضرب کنیم ده برج و پانزده درجه و سی و پنج دقیقه را که صورتش
این است ی ه له در بیست و هشت مرفوع مره و سی و نه درجه و شصت
ثانیه که صورتش این است کح لط س بروج را که در واحد الفصل و مرات
مرفوع مره ساختیم تا آن وجه که گفتیم نخ مرفوع مره شد نخ را بجای برد
نوشته بروج را محو ساختیم و باقی ارقام بحال خود گذاشته در آن عدد که در
آن برج بیست ضرب کردیم حاصل ضرب بطریق مذکور بدست آمد بدین
صورت ه ب ما یا فد ح تا آنکه پس از مراتب مرفوع عشر را که مرفوع
مره است همه را طی کردیم دب را تضعیف کردیم اب شد و دو را
است از وی طرح کردیم ب باقی ماند و این عدد بروج باشد و عدد درجه
که یا است چون از سی کمتر است بحال خود گذاشتیم تا بقیه ارقام را هم
بحال خود گذاشتیم تا حاصل ضرب مطلوب بدست آید بدین صورت

مقاله

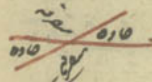
ب یا فد ح مقاله سیم در مساحت و آن مشتمل است بر مقدمه
و سه باب مقدمه در بیان اصطلاحات هرچه قابل اشارت حسی بود
اگر قسمت پذیر نباشد آن را نقطه گویند و اگر در یک جهت قسمت پذیرد پس
آن را خط گویند و اگر در دو جهت یعنی طول و عرض قسمت پذیرد اما در جهت
عمق قسمت پذیر نباشد آن را سطح گویند و اگر در سه جهت قسمت پذیرد آن را
جسم گویند و خط مستقیم بود یا منحنی مستقیم آن بود که طرف او ستر وسط کند
اگر در امتداد شعاع بصر واقع شود و منحنی آن بود که این چنین نباشد و سطح
مستوی بود یا غیر مستوی مستوی آن بود که میان هر دو نقطه که از آن
سطح باشد اگر خط مستقیم وصل کنند آن خط در آن سطح بیفتد و الا
کج سا گویند و آن دو قسم بود سطح و مجسمه سطح آن بود که از احاطه دو خط
سطح پیدا شود پس اگر آن دو خط بر وجهی باشند که بعد از اخراج این
هر دو چهار زاویه متساوی حادث شوند آن زاویه را قائمه گویند

وهریک از آن دو خط را عمود بر آن دیگر چنانچه این شکل است



واگر زوایای مختلف حادث شود بزرگتر را منفرجه

گویند و خوردتر را حاده چنانچه درین شکل است



ومجسمه آن بود که احاطه یک سطح یا زیاده مجسم میدا شود همچون کرجی
خانه و اگر خطی بر سطحی قائم شود چنانکه هر خط اگر در آن سطح از موضع
قیام بر استقامت اخراج کنند با آن خط بزاویهٔ قائمه محیط شود آن خط
بر آن سطح عمود بود و چون سطحی مستوی بر سطح مستوی قائم شود چنانکه از
مشترک هر خطی که بر یکی از آن دو سطح عمود سازند آن عمود در سطح دیگر
برود نقطه هر یکی از آن دو سطح عمود باشند بر آن دیگر و چون دو خط
با یکدیگر بر وجهی باشند که هر نقطه که بر یکی از آن دو خط فرض کنند
بعد همه از آن خط دیگر را باشد آن خط را متوازی گویند و دو سطح را
نیز که برین صفت باشند هم متوازی گویند و هر چیزی که یک حد یا حدود

بجائی

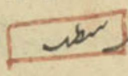
بجائی او محیط شود آنرا شکل گویند پس اگر حد محیط خط باشد آن شکل را
سطح گویند و اگر خطی بسطحی مستوی محیط شود چنانچه در وی نقطه فرض
توان کرد که خطهای مستقیم که از آن نقطه تا آن خط کشند همه برابر باشند
آن سطح را دایره گویند و آن خط محیط را خط مستدیر و محیط دایره
نیز گویند و آن نقطه را مرکز گویند و هر یک از آن خطهای مستقیم را
نصف قطر و هر خطی مستقیم که در دایره راند و پاره کند آنرا وتر هر یک
از دو قسم محیط و قاعده هر یکی از دو قطعه دایره خوانند و هر یک از دو قسم
محیط را قوس گردانند و اگر آن خط مستقیم بمرکز گذرد آنرا قطر خوانند
و خطی که از منتصف وتر بمنتصف قوس آید آنرا سهم آن قوس
نصف آن قوس نیز گویند و درین شکل مصور آنکه گفتیم اثبات شود
قطاع — و شکل حادث از دو نصف قطر و قوس از محیط آنرا قطاع
دایره خوانند برین صورت و چون دو متساوی که هر یک کمتر از نصف آن

دایره باشند سطحی مستوی محیط شوند آن سطح را اهلیلجی خوانند و خطی که در
هر دو قوس است آن را قطر اطول گویند و خطی دیگر که از منتصف او عمود شود
بر او و از دو طرف بآن دو قوس منتهی شود آن را قطر اقصر گویند باین
صورت 

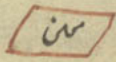
و چون دو قوس یک سطح مستوی شوند چنانکه
محدبه هر دو قوس یک جانب باشد آن را شکل هلال خوانند باین
صورت 

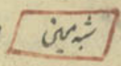
و اگر سطحی سه خط محیط شود آن را مثلث خوانند
باین شکل 

و چون یک زاویه او را راس اعتبار کنند ضلعی
که موتر آن زاویه باشد آن ضلع را قاعده گویند و دو ضلع باقی را دو
ساق گویند و اگر چهار خط محیط شود آن را ذو اربعة الاضلاع خوانند پس اگر
زوایای او همه قائمه باشند و اضلاع او همه برابر آن را مربع خوانند
باین شکل 

و اگر زوایای او قائمه باشند و اضلاع برابر
نباشند آن را مستطیل خوانند باین شکل 

و اگر اضلاع

برابر باشند و زوایا قائمه نباشند آن را معین خوانند بدین صورت


و اگر زوایا قائمه نباشند و اضلاع برابر نه اما هر دو
ضلع متقابل برابر باشند آن را شبیه بمعین خوانند بدین صورت


و باقی اشکال ذی اربعة الاضلاع را منحرف خوانند و خط
واصل میان دو زاویه متقابل از زوایای شکل ذی اربعة الاضلاع را قطر آن
شکل گویند و اگر پنج خط سطحی محیط باشد آن را ذی خمسة الاضلاع خوانند پس
اگر هر پنج برابر باشند آن را مخمس خوانند و اگر شش خط بآن محیط باشند
آن را ذی ستة الاضلاع خوانند و اگر هر شش برابر باشند آن را مسدس خوانند
و برین قیاس تا عشره و اگر از ده ضلع زیاده شود بعدد اضلاع نسبت کنند
زیاده ضلع با و محیط شوند ذی احد عشر ضلعی گویند و اگر دوازده ضلع محیط شوند
ذی اثنی عشر ضلعی گویند و برین قیاس و اگر چند محیط شکل سطح باشد
آن شکل را مجسم خوانند پس اگر یک سطح باشد و بس و لا محاله مستدیر بود

یعنی از جهت تقعر او خط توان یافت که خطوط مستقیمه که از آن نقطه بر
آن سطح اخراج کنند همه برابر باشند آن شکل را کره خوانند و آن
نقطه را مرکز و آن خطوط را انصاف اقطار خوانند و از توهم قطع سطح
مستوی مر کره را دایره حادث شود و آن را قاعده هر یک از دو قطعه
کره گویند پس اگر بر مرکز گذرد آن دایره را عظیمه گویند و لامحاله کره را تنصیف
کند و اگر بر مرکز نگذرد آن دایره را صغیره خوانند و کره را بدو قسم مختلف قطع
کند و نقطه بر بسیط قطعه کره که خطوط واصله میان او و محیط قاعده قطعه کره
همه برابر باشند آن را قطب قطعه خوانند و قطب نصف کره را قطب کره
نیز گویند و چون خطی وهمی کنند از یک جهه میان دو محیط دو دایره
متساوی که بر یک سطح باشند و این خط را بر محیط این دو دایره دوره کنند
تا دوره تمام کنند و بوضع اول باز آید شکلی که حادث شود آن را اسطوانه
مستدیره گویند و خط واصل میان مرکز این دو دایره را سهم اسطوانه

و هر یک

و هر یک از آن دو دایره را قاعده اسطوانه گویند پس اگر سهم عمود باشد
بر قاعده اسطوانه را قائمه گویند و الا مایله گویند و اگر میان محیط
دایره و نقطه که بر سطح آن دایره نباشد خطی مستقیم وصل کنند و آن
خط را دوره کنند تا بوضع اول باز آید شکلی که حادث شود آن را
مخروط مستدیر گویند و خط واصل میان آن نقطه و مرکز دایره سهم مخروط
گویند پس اگر آن خط عمود باشد بر دایره مخروط را قائم گویند و الا مایل
گویند و اگر مخروط را قطع کنند بسطحی مستوی که موازی قاعده باشد آن
قسم مخروط که میان قاعده است آن را مخروط ناقص گویند و چون بر سطح
کثیر الاضلاع رسم کنند از نقطه که بر آن سطح نباشد خطوط بزوایای آن
سطح وصل کنند و لامحاله بعدد اضلاع آن سطح مثلثها مرتسم شود جسمی
که محیط باشد بآن مثلثات و این شکل کثیر الاضلاع آن جسم را مخروط
مضلع گویند و چون دو شکل کثیر الاضلاع متساوی در دو سطح رسم کنند

چنانچه عدد اضلاع هر دو برابر باشد و هر ضلعی متساوی و موازی قطرش
باشد و میان هر دو ضلع مساوی موازی سطحی مستوی و محیط کننده شکلی
که محیط شود باین دو شکل کثیر الاوضاع و جمیع این سطوح و امثال این
شکل را اسطوانه مضلعه گویند و چون دو مثلث و سطح متوازی الاضلاع
بجسمی محیط شوند آنرا منشور گویند و اگر شش مربع بجسمی محیط شوند آنرا
مکعب گویند و بعد از تمهید این مقدمات مساحت عبارتست از استعلام
امثال واحد مفروض خطی یا ابعاض او در ممسوح اگر ممسوح خط باشد
یا ابعاض مربع واحد مفروض اگر ممسوح سطح باشد یا امثال یا ابعاض
مکعب واحد مفروض اگر ممسوح جسم باشد **باب اول** در مساحت خطوط
و سطوح مستویه محیط بر دایره مثلا شکل سبع قطر دورش باشد
پس اگر قطر را در سه و سبع ضرب کنند و حاصل ضرب را بر هفت قسمت کنند
خارج قسمت مقدار محیط باشد و اگر محیط را در هفت ضرب کنند و بر بیست و دو

قسمت

قسمت کننده خارج قسمت مقدار قطر باشد و چون نصف قطر را در نصف
محیط ضرب کنند مساحت دایره معلوم شود و مساحت مثلث حاصل ضرب
نصف قاعده بود در عمودی که از راس مثلث بر قاعده آید پس اگر
مثلث قایم الزاویه باشد حاصل ضرب یک ضلع قائمه در نصف ضلع
دیگر مساحت او باشد و اگر متساوی الساقین باشد خطی که از راس مثلث
بمنتصف قاعده اخراج کنند عمود او بود در نصف قاعده ضرب کنند مساحت
او باشد و در باقی مثلثات بمعرفت عمود احتیاج افتد پس اگر ضلع اطول را
قاعده سازند مجموع دو ضلع اقصر را در فضل یکی بر دیگر ضرب کنند و حاصل
ضرب را بر قاعده قسمت کنند و خارج قسمت را از قاعده نقصان کنند نصف
آنچه باقی ماند مقدار بعد از قاعده میان موقع عمود و طرف اقصر الاضلاع
مربع آن را از مربع اقصر اضلاع نقصان کنند جذر باقی مقدار عمود باشد
در نصف قاعده ضرب کنند مساحت مثلث معلوم شود و مساحت ذی اربعه

اضلاع قایم اند و یا حاصل ضرب یک ضلع باشد در ضلع دیگری مجاور
و مساحت معین حاصل ضرب یکی از دو قطر اوست در نصف قطر دیگرش
و شبه معین و همچنین منحرف را با خراج قطر دو مثلث میسازند و مجموع آن
مساحت میکنند و همچنین جمیع سطحهات کثیرة الاضلاع را مثلث میسازند
و مساحت میکنند مثلا مخمس را به مثلث میسازند و مسدس را بچهار و علی
هذا و مساحت قطاع دایره حاصل ضرب نصف قطر باشد در نصف قوس
قطاع و قطعه دایره را با آن طریق مساحت کنند که از مرکز دایره و نصف
قطر به دو طرف او اخراج کنند تا قطاع و مثلثی پیدا شود و هر یکی را
علیحده مساحت کنند پس اگر قطعه کم از نصف دایره باشد مساحت
مثلث را از مساحت قطاع کم کنند تا مساحت قطعه باقی ماند و اگر قطعه
بیشتر از نصف دایره باشد مساحت مثلث را بر مساحت قطاع افزایند
تا مساحت قطعه حاصل شود و در تعیین مساحت دایره چاره نباشد از پیدا کردن

مرکز دایره

مرکز دایره که کجاست و طریقش آنست که نصف قاعده قطعه را
در نفس خودش ضرب کنند و حاصل ضرب را بر سهم قوس قطعه
قسمت کنیم و در استقامت سهم خطی اخراج کنیم منفذ از خارج قسمت
مجموع این خط و سهم قطر دایره باشد و منتصف مرکز دایره و اشکال
اهلیلجی را با خراج قطر و طولش به دو قطعه دایره میسازند و مساحت کنند
و شکل هلالی را چون خط مستقیم به دو طرف او وصل کنند دو قطعه دایره
پیدا شود هر دو را مساحت کنند و مساحت قطعه صغری را از مساحت
قطعه عظمی نقصان کنند باقی مطلوب باشد

باب دوم

در مساحت سطوح غیر مستویه مساحت بسط مخروط حاصل میشود از ضرب
نصف محیط قاعده اش اگر مخروط قایم بود در خط واصل میان
راس او و محیط قاعده و اگر مایل باشد در نصف مجموع طول
و اقصر خطوط واصله میان راس او و قاعده و مساحت بسط

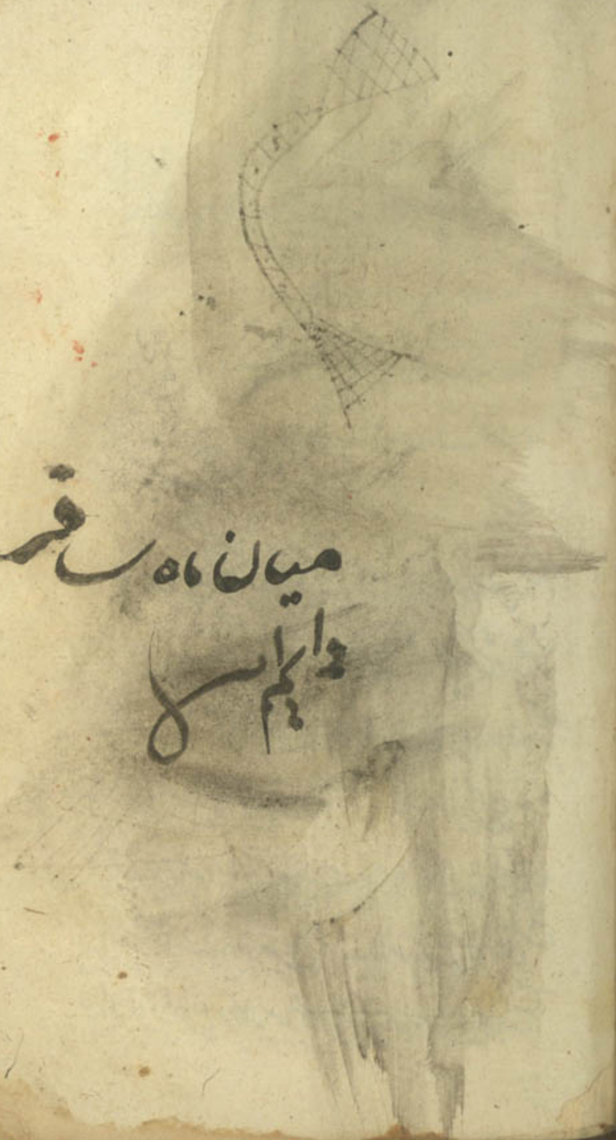
مخروط ناقص حاصل میشود از ضرب نصف مجموع محیط دایره علیا و سفلی
در خط واصل میان این دو محیط دایره از یک جهت اگر مخروط قایم
باشد و در نصف مجموع اطول و اقصر خطوط واصله میان این دو محیط
دایره اگر مخروط مایل باشد و اگر مخروط مضلع باشد پس مساحت بسیط
او مجموع مساحت مثلثهائی بود که محیط باشند باو و بر مساحت بسیط
اسطوانه مسدس حاصل ضرب محیط قاعده اوست در خط واصل
میان دو محیط قاعده او از یک جهت اگر اسطوانه قایمه باشد
و در نصف مجموع اطول و اقصر خطوط واصله میان دو محیط قاعده
او اگر اسطوانه مایله باشد و اگر اسطوانه مضلع باشد پس مساحت
مجموع سطوح ذی اربعه اضلاع که محیط اند باو مطلوب باشد
بسیط کره حاصل ضرب قطر اوست در محیط دایره عظیمه و مساحت
بسیط قطعه کره مساوی مساحت دایره است که بنصف قطر

او ساوی

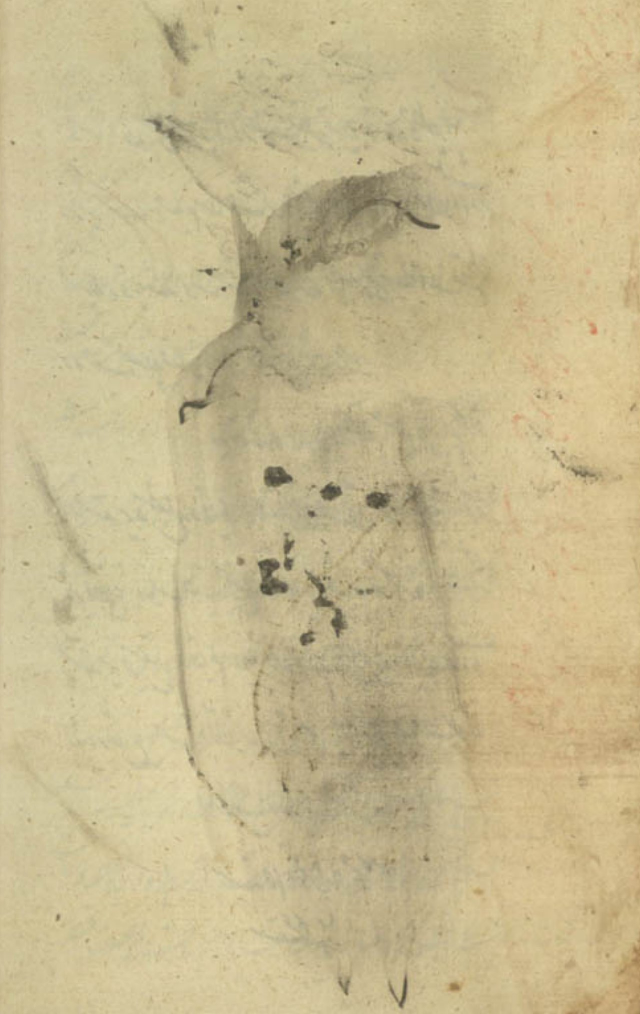
او ساوی خطی بود که از قطب قطعه بمحیط قاعده قطعه امتداد یابد

باب سیم

در مساحت اجسام مساحت کره حاصل ضرب نصف قطر اوست در ثلث
بسیط او باشد و مساحت قطعه کره حاصل ضرب نصف قطر او
در ثلث بسیط قطعه و مساحت مجسم متوازی
در قاعده او و مساحت جمیع اقسام مخروط
مستدیر و مضلع و قایم و مایل حاصل قاعده اوست در ثلث
ارتفاع او و مساحت جمیع اقسام مذکوره از اسطوانه یعنی
مستدیر و مضلع و قایم و مایل حاصل ضرب قاعده او
در ارتفاع تمت الکتاب المسمی بفارسی حساب بعون
الملک الوهاب فی لیله
سه‌شنبه [illegible] شهر [illegible]
سنه [illegible]



میان ماه سفر
دایم سال



بسم الله الرحمن الرحیم

ای کرده ز کلک صنع زیب سرها ز اشراق نفوس اجسام صور
هر حرف که از خامه حکمت زده سرها طغرای فذلکه شده عنوان
فرد السه نامه حمد که مرسلان صحایف ابداع املا نمایند صحیفه
طغرای دیوان ابداع نامه سکر که منشیان رسایل اختراع رقم نمایند
کنه عجز و اشعار بالاز بدیع کلام فصاحت آثار ما عرفناک لا احصی
ثناء علیک کما اثنیت علی نفسک از قلم منجز نسیم سحر ساحل بیان
که فاتحه ابداع و ارکان بسمله و بسمله الف طغرای خاتم نبوت گردانید

بر

بر حاتم النبوه فخر لوم آدم هو و عالم را بر آن
نافذ شرف نامه های قدسی از آن شرف نامه ز حاتم آخر
صلی الله علیه و علی آله و عترته و الصحابه و احبابه الذین لطایف
اسرار ... ارکان ب والرسالات العیه اند فیضان ارکان سولوکی
رقم نظارت کلک نامه و صحایف مبارکات و رفیع
در حال که السلطنه اصفهان جنت نشان با سم ... میرزا ... مهدی
مستحلص بلکی ... حکم همایون آنکه از روز که هانی
زرات کلاه جهان و معموره این بلند ایوان قبه نوروز ...
الست حسنت و کلک بر نو اخته و طاق رواق آنکه از ...
حمد شد و صور ... نگاشته و آینه جانه سپهر جان
نقوش و شاهی ارکان آراسته ... خاکو چون ... زیبا
افلاکست که ... دلکش ... پرانه بهار ... کلهای

چهار پایه عناصر را سد و ضیع کامی رنگ آمیزی نمونه ... نقش

حکمتش بمفاد والارض و مال جلال طرازی نمونه ای ... بست

فو حکم سما ... اجلالش ساطه دکانها ی چرخ ارض

در نمونه ... ان قصر معتبر را که ان در ابنیه شدن لوا

سرکشیده قصر سپهر و بنیان الوان سلطنت کبری بودی فیروزه

طارمی ماه و مهر ساخته نوبت نمی ابوان ما بر دراز اوان

عارفه عظمی و نگارنده این مراتب کبری نوبت همت علیا اللازم

در نمونه ایام .... ار ... ان غنچه گلشن وصله ... اقبال

ابوابش ن را عرصه بینش را که در سر بر بسته کی ماند بر تو العصر

تابش قدم تو و جوهر داتی با حیا بو دوام نمونه باشند انها ... نمو

رشک و ... سر بر و سر بلند و از انوار عنایات و ... طرف

صد نوبت به بهره مند حصه لائق و ... ... را آنکه ... اوراق

ای کار

این تعارش بحال نیکو مال عمارت رفیع جایگاه ... و کار

همراه فرزند ... لازم الاطاعت ... سرادق ... ی

تخلص نکو کلب ... که ... حضرت ... به اخلاص ... نوشته

و ... عمارات و جهوش تاب و کاری ... اعتقادی ... آن

... که ... روی ... نظر

کاری باغات و عمارات ... و اوقات ... السلطنه

اصفهان صفت ... ساره ... مرجوع ... م

که طرفه ... اسم نظارت عالی ... شرف ... ان

صاحب اهتمام و کلای داران کیوان مقام و ... طراز

نیکو فرو سنگ ... فرباد ... و ... بانی هنر

از رنگ ... و باغبانان ... سرور ... کار ... ساز ...

صاحب ... باغات و عمارات ... دانسته ... ق

حمایت او تجاوز و انحراف نورزیده او اثر والای او را بسط

و منفعل و از حجاب فرض تمام لدرم داسته در عهده ذمت نشسته

حکم همایون شد آنکه چون مساعی تفضلات ایزد متعال صدر

ایوان کیوان قدر این دولت پایدار را بوجود مسعود همایون زینت

زیب و اساس بخشید مکارم و کارگزاری دستور جهانداری همگی

و جهانبانی برجای رب اشرح لی صدری و یسر لی امری

در کاخ وجود حضرت دیده گشته ما نیز لشکری از این عارفه

عظمی بدولت ابدی عطیا للذم فرموده ایم که در این ایام

دین میامن کوشنده و نوعی جانیم که جهه نقد شرفی زیبا از آثار

همایش صفت نسیم و سپهر آسمان ملک سفتار را اما سپاری حسن

سعی ... کلمه از ابراهیم نکو از آنکه حضرت ذی مرام

منوط برضا جوئی خسروی است که از فروغ انوار انجمن شرح

ا

از صدر ... لا الملام فنوع ... بهره سند دولت

گاهی دانش و حکمت نفحات کریمه ... الذین اوتوا العلم

درجات سرا ... افزون باشد ... تمامی اقبال ... جای عکو

تا آل عالیجاه ... حالت جلالت و شوکت دولت سپاه جلالت

... اگر ... مسعود اقبال فرخنده کوکبی

عالی ... امر ... بلند ... صدارت

... الدنیا ... والاقبال مفخر ...

... شهور سنه ... و عشرین ... الف ...

حکم همایون شد آنکه عالیجاه ... عظمت و حشمت

و جلالت ... دولت ... لا فردی

اسباب ملک ... آنکه ... دولت

و ... اعلام آنکه

زمانی که به برکت الطاف ایزد داور و یمن تولای حضرت
حیدر و ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر
علم سپهر هلال رایات قلعه گشای عالمگیر در تسخیر شهرها جاه صلابت پناه
نو و شوکت بیضه [illegible] سماک [illegible] بیشه قایم قرار و ظفر و بهشترو
وحوش قرو [illegible] سپاه کاه مضمون آیه و افیه هدایه واز
جنود لم تروها رهبر و یاوری یافته سروری [illegible] گشته
در گشایش قلاع و بلاد دوستی و بیگانه در این اوان کاکل
جنابت قلمرو سیان رفیعه ایرانی براه [illegible] که اردم
عالیان عظیم و فرح دوستان روز در [illegible] جم تسخیر
بس قسوره قراری و بیضه [illegible] و ظفر را [illegible] حصونهم
العنکبوت التمدن [illegible] قلعه هرات محصور [illegible]
کفار و قد قذف فی قلوبهم الرعب [illegible] و مخذول

درزنی

و رزلوا زلزالا شدیدا ارکان صبر [illegible] گوهر [illegible]
جوع [illegible] و از خون [illegible] زخم سیف [illegible]
[illegible] احسن العفو عنه القدره [illegible] طایفه [illegible]
در قلعه [illegible] جان [illegible] و در جمله سر هزار [illegible]
[illegible] در ورطه [illegible] و عرصه [illegible] بحکم [illegible]
و کوچ [illegible] جلو [illegible] خارج [illegible]
[illegible] دله [illegible] باشد [illegible] شیخ [illegible] طایفه
و ربی [illegible] با طوایف [illegible] با طایفه [illegible]
[illegible] طوق اطاعت [illegible] و قلاده [illegible]
سروری [illegible] و جان [illegible] جلال [illegible]
[illegible] فراغ [illegible] و بیشه [illegible]
[illegible] که [illegible] شیعه [illegible]

رضاخان عمه اللو رسید که قبل ازین بسفارت روسیه مأمور بود
مشعر برآنکه میانه ایشان شارالیه و بابر پاشایان روسیه پایین نحو
مصالحه و دستور لشکریه شده که ازان طرف رضا ارس باززرود بسته
و ازین طرف باقراس نیز باشد چنانچه ابرای سنجیان
چندین گذار که در دست روسیه غیر از نقد بهادر گرفته نهاد ازین
در میانه قرار یافته بر عالمیان ظاهر است که وجود آنها ما
سد کاف خاک راه نیاید حضرت کوه کار رتبه برتری در تربه
سروری یافته ایم ازکاری همایش گشت که بازی بچه‌گان و ضعیف
وعجز الیه ضعفای نموده بعجزانی کلهم راع وکلهم مسئول عن رعیته
سر محمد فتحعلی نمود از سرکار رکان زنی و بانه فساد در ممالک محروسه
ممالک و قحط نمیم نه آنکه از رجال ضعیفان نوعی دور کار
رسیدن نگاهبانی نمیم تا عهد شمع سلطنت و رضاجوی خاطر خصم
عهدنامه

عهد شکنی باشیم که قبول وجوه خرابی امروز در اکثر کرده بود
اقامت سنجیان و صلاح خواهان اینها دلیل این است که بر هم دادن صرفه
حال ضعیف برخواهان قوی و غلبه ازین برتصور است
چگونه با این نوع تکلیف رسانید و بچه جهت با طرف روسیه داد
الکفی کو چون دستور برنوره شناخ رضای جناب سبحانی و به
مصلحت دولتی چو پلان عمه شفقت پیرو خاقانی نمود که بمشت
فلک رفعت بارها گفتند که ما اول باکمال حضور از فتح
همیون الحال عرض شد که این صلح را اسباط اعتبار برخاسته
و معلوم است که روز سیاه حالی و صد منت عالمیان انجمن برده بود
از سلطنت القاهره دار الارطیل غیور شده کافی بکند پیشان دار ازکشی
قیصر پایان لعن همیون هم الحمد بابجهر راهی نخواهند شد
بهر حال چون سرنشین شوق طواف ملک سلطان اکبرش

اسیران مسلمانان را بوسته از درگاه الهی سپاس بسیار شد
الشان ... بعد از حمد سعید فتح بهمنیان چنین تعیین نموده که
با تاییدات لدنی که رحمت سلطان ابوالنسلم ولایت از حضرت علی
ابن موسی الرضا علیه الف التحیه در آنها زر جو و یا خود چون کشتی شکر
گردش کوچ بکوچ بر دارند آنان و متوجه آن مرز و بوم خواهم شد
ب طغیان نموده سعد چنونم سوی ... چون بهر سر دوم
همی سینه بر زنش. حافظ اگر قدم نهی در ره خاندان
بصدق. بدرقه رهت شود همت شحنه نجف. چون در آن
حضرت شاه نجف وشوی ... پناه فلان گرایتا را با تفاق
ایلچی روم بعنوان بدرقه روانه در خدمت آنجا پادشاه حلب و
حلدوب همراه را اراده مقصود است ... از ... مقصود
خاطر واقف ساخته از مغز ... و با بطاف البیر ... منتظر
که

نموده به مصالحه رومیه را بساط غبار برداشته و منظر موکب سعادت
نموده باشد که ان الله تعالی عنقریب با افواج قاهره بعد
سعید و صولت شیر با بخت جوان و تدبیر از رکاب ظفر انتساب
بندگان ثریا مکان جمشید نشان از رفع همیون بر خیزد و الوان
و متوجه آن مرز و بوم و ممالک روم خواهم شد ب دشمن سرکش
با ما بما بر انکو خاک بر سر کن که آب رفته با آید نکو و هر یک از ایشان
که در این امر راضی و از فساد این صلح غافل باشد از حمیت و دار الفقه
و شنیده ازین عاری و مولو کفا ما ... از خوزه تشیع خارج و دور از
خوارج داخل چون ... سلطان ... خواهد بود ب
... صادر ... معتصم. اسیری گرفتار شد از ... روان
... سلاطین. ... ای معتصم
... اسیری ... تو ای شمع روشن

قابوس ملک · منوچهر بسته شد · و قابوس ملک رعایا لالان
سروران تو اند · همه دهقانان و جهانان تو اند · که خلف بر آن شفقت ارزانی
گفتگو · از روی غضب سیستش بود · و کم الکات شد · تمام مفتوح را اینش
سواران ملک عجم · خواهند کشت · لشکر با شمار بعزم نجات و کوه
سوار رفت سوار بر کسانان این خبر · رسانید · جنگ با آن مامور
رعیت بر آمد · ز جا همچنین · همه از دهقانان ملک عجم کرد کس
ه وارد و زمین ایشان · کشته شد کی ابلغی زیر ران · مرا ز کی خلاص
و هر آن شهار بر آید و از دشمن بد ومار · زهر جلادی آن ناکسی بر
در آمد ز جا لشکر بی نظیر · در آمدند هم از شعبان عجم · اسپ و زر
سپاهی تیم · که از ناله دهقان صبح و شام · سیه گشت این طارم نیلی فام
بقایت رسید به شعبان · که شاه گوهر مال تمام زمان · انجمن آب از ایر
اهل عجم · ما بوس و غیرت کم از همسخن · حقوق ما که از لطف و حقد آید

ظفر

ظفر همنشان است با این سپاه · لغضب جرا و نه لطف لازم را خوان
کشیدیم پس انتقام · با قرابت شاه خراسان زمین · ز افغان تبابی
ز دشیم کین · نابنره در این مرز و بوم ان الحق · ز افغان بکردیم جان
نشان · درین رزم شد لکه افغان فگار · قزلباش کرد به
هر تو کی خار · رقتی اعلی زبس خون خون · شده جوی شهها اولی
کون · گرفتیم از دشمن نابکار · هر آن کس که شمشیر بکشند نازکه ان
رنشان سوار بر کنیم · احوال خود را حاصل کنیم · بکریم از رو بیان
کینه سپاه · تمام اعتقادی وزیر را · درین رزم هر کس کند
ز بیعد شهان کی بکشند · حلال است هم خون و هم مال او · ز ... ات
هر دو تن که حال او عالمها · هر گاه در الکای فارس سر کوه اولا
منظور نداشته باشند · بطریق ابلغی روانه دار السلطنه اصفهان گردید
ملک رحمت ... که بس از رفع همایون مشرف شده باشد ·

ودرین باب گذارشه ضخیمی صلحی لکی هرآینه بهیچ وجه من الوجوه
مناسب نبوده فضلا عام و عموم فرنیاس اله با تجهیز راجی کمرام شده
خیالکه شرو بسه اعلام و ضعیف ساخته و حرکت متعدد که باشند
فورا اعلام دارکه چه شیوه و تا دستیار خوب گث والاکه اعلاجالیه
صدور داشته باشند عرض نموده که فوجی از عادات نفرستادن را
بلکه بیک دل هر او ای ایچاه و صلاح همراه زرگاب ظفر انساب
روانه آن سرزمین نمایم و از حوالات و حجابات کشان راه
مطالبی که داشته باشد دردی انتظاری لطی اعلام و راقعه [illegible] سده
حکم همایون شرف صدور یافتم مخالفه هند بیتاق که پادشاه نوراز
ازیشه جو رضاقلیمیرزا نایب السلطنه از قبل و لعابت قشیح ان حاتن
قاجار در این مکتب و اعلام کرده که صدور رقم مبارک [illegible] گرامی
محروسه رسانند حکم همایون شرف انکه فرزند [illegible] روانه

ا ابخ

در جمله عالیمقدار رضاقلیمیرزا نایب السلطنه اکنون به شقوق مهمات
پادشاهانه عز امتیاز و الطاف عنایات خسروانه درجه اختصاص یافته
مراتب که نحوی که آن فرزند اطلاع دارد نجز از قدمه شکست اشرف افغان
عالیجاه شهامت و دلاور پناه جلالتی و جلادت همراه [illegible]
آستان فلک نشان [illegible] باختیه [illegible] لازم الالطاف [illegible]
دبیر الله گرای اعظم کلبی عقیدت فرجام علی مردان خان شاملو
ایلنگ لای [illegible] دیوان [illegible] ماجرا [illegible] مامور و الا
شد که چون افاغنه اشرار [illegible] از هر طرف [illegible] در
و اختلال کرده از هر جمعی [illegible] که [illegible] ازراق [illegible]
فرار نماید سر راه بر ایشان بستند محمد شاه پادشاه هندوستان از جوانب
نامه تعهد بمطلب نموده بود که [illegible] عالیجاه [illegible]
دولت و شوکت و اقبال پناه [illegible] آستان ملایک پاسبان

جلالت پناه عمدة الخوانین العظام علاقه شعار مقرب الحضرة العلیه العالیه محمد
علیخان قاجار قورچی باشی دیوان اعلی با اینکه چند مذاکره روز
فرموده بودیم با دشمنان سابق الالقاب بیهمال دستور ... حصول مرخصی گشته
لهذا به ورود حضرت نصرت آیات تقدیر جمعی از ایلات کاکا...
دین ... که از ایلات شیعه افاغنه ولایت غزنین و کوهستان آن ممالک
مامور شده بودند ... با کشیکچیان ... از ایشان کالی والا ...
که بهیچوجه امری از تعهد پادشاه برگزیده و فتوق نشد ... از آن
ظاهر گشت ... ما مجبور از ... پادشاه ... ایلچی ... اعلام
حضرت عالی ... داخلی ... و خلاص ... دیگر ...
و صداقت همراه مقرب الخاقان ... خان ... الفار ...
و کابل ... روانه ... حضور پادشاه برگزیده نموده ...
عرضه داشته ... که پادشاه ... ایلچی

آن ابی

آن ... جواب ... و ... چنانکه بنا را بر ... ساخته ...
مرخصی عالیجاه ایلچی مشار الیه بنو ... موقوف ... اولای
جهان گشا ... شیعه افاغنه غزنین و کابل و غیره ... و ...
اشرار و افاغنه کوهستان ... برگزیده جواب ... پادشاه
سابق الذکر ... جواب ... نمودن ایلچی مشار الیه از ...
... گذشت ... جهان آباد گردیده
تسخیر و فتح ... دار السلطنه ... ممالک
سابقه ... تا آن ... فرزند ...
... بطلوع ... بهمون ...

حکم به بابر آنکه عالیجاهان سپهسالار عالیجاهان عظام کرام و حکام ذوی
الاحترام و سالکان مسالک عالی مقام مستغنی از توضیح و امنای شرع مطاع
و وقفای سالکان حق و تحصیلداران و کلانتران و کدخدایان و رعایا و قاطبه
قاطنین جمهور سکنه و متوطنین ممالک محروسه شاهی بدانند که حضرت
منصور ابد مدت ظل اللهی مکارم بنیاد خاقانیه اسعد واقر و نوابات
از حد افزون قاآنی سرافراز جبه بر اینکه چون شاه اسمعیل صفوی
که در سال نهصد و شش خروج و جمیع ارعوام کالانعام را با خود متفق
ساخته باعتبار اغراض نفسانیه و بابت دنیای دنیه در سال نهصد و هشت
طرح رسالهٔ ارتبسی به مذهب شیعی و رفض گذاشت و بانی فتنه
احداث فصل عظیم بین المسلمین نموده لوای نفاق و نزاع افراشت
بجهه که کفره و بدعه لای رسانش گران شده فروج و انامل ایشان
متصف آمده بنحوی که در تاریخ ایشان مسطور است و ضمیر جمهور

لام و کافه خاص و عام از نواب همایون ما استدعای قبول اکثر بلاد

نمودیم بایشان تکلیف فرمودیم در صورتی که مسئول مقرون بنجاح گشته

که ترک عقاید فاسده و اقوال کاسده که از بدو اسلام در میان ایشان

اهل اکوان شیوع یافته سلوک و حقیقت خلافت خلفای راشدین

رضوان الله علیهم اجمعین که مذهب اهالی و ارادت همایون ما بدان

معروض داشته و بهمین جهت حجاب سینه و ابهام از شکاف ضمیر انور ایشان

مرفوع گردد که تمکن رفض در ایشان و اختلاف ناشی از فتنه انگیزی شاه

اسمعیل بعد از صدور بوده از اول ظهور او تمکن اهل اسلام در

مناهج اهل اصول ربط و نسق ثابت و رایج بود بنا بر آن ... بمقال

تبا شده باشد و الهام سامی حکم اشرف اقدس اعلی از موقف عز

و علا شرف صدور یافت که بنحوی که از منابع اسلام باحکام ظهور

شاه اسمعیل تمکن ایشان خلفای راشدین رضی الله علیهم که ملوک گشته

بی انور

بعد از استقرار هر یک را خلیفه بحق دانسته از سب و رفض مجتنب باشند

و خطبای کرام و نقبای عظام در روس منابر اسامی سامی و مناقب ...

خلفای کرام را مذکور و جاری ساخته در تحریر و تقریر نام ایشان جاری

سازند علمای فضلای خلاصة الفضلاء الکرام ... ما بعد ... ممالک

محروسه را با خطاب ممالک سه والی فرمودیم که مضامین حکم همایون را

در ولایات القاء و ایشان نیز بسمع قبول اصغا نموده تخلف ...

در شمول آن موجب عذاب الهی و لو بلفظ ناشایسته ...

باب دوم در سوال و جواب عرضه داشت کمترین بندگان حاکی ...

مرزوه عرض ایستادگان پایه رفیعه سریر شرافت مصیر عرش نظیر

سعادت تاثیر که ... غنایات الهی و ...

ناشایسته ... نوع دیگر عرضه داشت بندگان حاکی ...

مرزوه عرض ... ...

قسم دیگر عرضه داشت حقیر بندگان آستان ملائک پاسبان سپهر نظیر

السجده علیه عالیه ارکش دولت هر زوده شرف عرض ایستادگان پایهٔ جاه و

جلال و سربرافشکان قرب و بهجت دو گیتی دارد ای بندگان دولت بیدار

نوع دیگر عرضه داشت کمترین غلامان جان نثار غبار آستان مرحمت

نولان را احوال ابرسرمه دیده امیدواری چه ساخته شرف عرض ایستادگان

کاخ ارکان بهمان طاق اعلی سپهر یار **نوع دیگر** عرضه داشت حقیر بندگان

هر زوده عرض بیغمان حضور ملائکه نمادی ملکوت صفوف زمین دریان

ملکی مکین دیگران معرضه دریای قدم و صدف محیط کرم جرعه

خانه ای که کلک قسرو و جهان کلی کاخ مجد اعتبار سکوه

حرم کامات سپهر یار **نوع دیگر** عرضه داشت بندگان کمترین کلاب

آستان منزلت نشان سلاکه حق حضور کرام جناب بادکی اکوار

دیده امیدواری ساخته بموقف عرض رسیده بنده والا و ظلال

عتبه علیه عرش آسا سپهر یار **نوع دیگر** عرضه داشت بندگان جان نثار

هر زوده عرض ایستادگان محفل قدس ساکنان وظایف حرم مجلس

فردوس بنا رسل اعلی سپهر یار **باب سیم در سوال و جواب** عرض کار

که بیگاه از عالم التفات خاطر محبت ذخایر این مخلص [illegible]

حجاب [illegible] باشد نه الحمد والمنه حالت تحریر که [illegible]

شهر [illegible] سلامتی [illegible] اعظم [illegible] آراست [illegible]

[illegible] فایض البرکات را [illegible]

[illegible] افزون [illegible]

روزی [illegible] حوض در [illegible]

[illegible] مخلص [illegible] عازم [illegible]

[illegible] داشت که بواسطه این عارضه [illegible]

[illegible] حافظ [illegible] ظاهر [illegible]

ع

رشقه التفات و روبه گرفته موالات مقتضی آنست که خود طرازند

با علان صحت ذات سمی صفات و ارجاع مهمات فاضل الرقاب

را بسر در فرجه منتهای ادراک این کمترین قرین و بهر بالا تمام

ملاطفت و مولفه ستم ام بار برساند **به برادر کوچک نوشته**

عالیحضرتا از خاور رشحها چلها باران شائبه تری سوتیه بهره مند حصول

مطالب کلیه نامه بروفق مترقبات باشد مقرر است [illegible]

انیق در مرحله [illegible] عرصه مطلب وعده می کرد که [illegible]

نماید [illegible] و [illegible] در [illegible]

محبت شان و مفاوضه خلت نوازان که از فرط [illegible]

خامه کوتاه [illegible] و [illegible] سلامی [illegible]

با برکات [illegible] در [illegible]

[illegible] باشد [illegible] سطر [illegible]

لم باعلام

که تا هنگام ورود [illegible] ملامات [illegible] علامات [illegible]

شبهای حوادث ساخته روز بروز حقایق حالات [illegible] بمقام اعلام

در آنجه که اطلاع کامل حاصل کرد [illegible]

الف عالیشان رفیع منازل منیع مکان [illegible]

القدر والشان [illegible] والاحسان [illegible] والاعیان خلق

و محبت [illegible] سلطان حفظه الله [illegible]

بهره مند حصول [illegible]

و مقتضی [illegible] باشند [illegible]

سلک [illegible] که نوشته [illegible] و مفاوضه

عقیدت شان که از فرط توجه نگاشته خامه [illegible]

در [illegible] و [illegible]

و انواع مسرت حاصل کرده در [illegible]

حلوای [illegible] رسم پای بوس عتبات حضرت [illegible]

[illegible] [illegible] باقی [illegible] و [illegible] درگاه [illegible]

[illegible] و [illegible] اعمال جهات [illegible] اعلی [illegible]

[illegible] [illegible] سنه [illegible] عزیمه [illegible]

عرضه داشت کمترین غلامان جان فشان [illegible] [illegible]

سعادت خاک آستان ملایک پاسبان که گوشه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ساخته [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مصر

[illegible] [illegible] که [illegible] خاک [illegible] این بنده [illegible]

مبلغ یکهزار و [illegible] صد [illegible] [illegible] هزار [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] شرع [illegible]

رقم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سلطان [illegible]

و الله برادر [illegible] و غیره بموجب تفصیل زیر حاجب [illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

در رفع باری نمودن قرض خود سابقه و هر وقتی که مطالعه نماید
مضمون حالات شریف و سامحه نوع الوقت متضمنه استدعا از
کلام از جراید فردوس جسر و جهان و التماس از امروز ستایان قبله
عالمیان خان خانان است که خان واجب الاذعان بیار کمطاع اللازم
الاتباع از مصدر جاه و جلال بعهده چند نفر از غلامان شرف
اصدار یافت امر و تقریر کرد که مسوده تحفه فوق را برداشته
در حضور عالیجناب قدسی القاب فضایل مآب اعلم العلمای
و افضل الفضلای مجتهد العصر و الزمانی ملاذ ارضانی قاضی عسکر
موجب ملتفات و ثبوت داده ام شرعی مطالبات کمترین بندگان کرده
از صفحات مذکوره تمام و کمال مستخلص و دلواهی فرحت داشت
اقدس و جهه تمرین مدد کاری بندگان زمان اقدس جاهی ساخته
که هرآینه موجب حصول امیدواری کمترین بندگان زمان
الخ

اقدس جاهی ساخته که هر آینه موجب حصول امیدواری کمترین
بندگان خواهد بود و چون واجب توجه است عرض شده نتیجه
با اقبال الهی تمنو ال ... اعزه الله سلطانی عرصه داشت بنده
صدق نشان و کمترین غلامان چاکر عقیدت کیشان سر سرور
رسالت و لایق را از زلال چشمه سار عنایات بی‌پایان خسروانه
در شحه از لطف است بکران حد نوازانه در حال اشتعل درایه دری
محضر ولایان داشته موقوف عرض معتکفان آستان برحمت شان
و ستقرار با الهاه کرامات اشتباه ملاذ آستان اقدس بار
که قابل خاک قدوم مسرت از دست لکام شب بکام تشنگان
مع سلطان برکات حسین را برداشته مع المقطه کنانه کمترین امرائه کن
رساب و اوضاع و عقار در ظله الالف و لقای آلات و لقد
و قروش و دواب و تتمه الالات داشته تا امر ارباب وعار

الساله
...

همه ... همه
... عالیجاه ...

همه ... همه ...

...

...

...

نموده بموجب التصدیق ضمن و جمع الطلاع داده آنچه عالیجاه
حد نوانه و التماس در ابروت حضرت داده است که رقم قضا شیم قدر
توام اشرف معهده عالیجاه رفیع جایگاه ... و شوکت و قبایت پناه
سرور ... الله قدر در کرمان شان شرف اصدار یافته امر و مقرر
کرد که تمامی ... مفصله را در حضور عالیجاه ... گروه
... بازیافت نموده کمترین غلامان ...
... عدالت نشان ...
که ... قیام داشته ...
... عالیه ... و ...
حضرت ...
همیون ...
... نموده ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اجاره و شحاطه یکساله کاروانسرای معلوم و اجره دکه

مقاطع

مقاطع من محلات نعمت اللهی خانه که با جمیع توابع شرعیه و
لوازم عرفیه از شمسه فضولات حمام و ملحقات و کلخن و [illegible]
خانه دکاکین و غیر ذلک من المتعلقات که در محدوده [illegible]
مستغنی از الحد و التوصیف است [illegible]
۲ در قرار معاملات بمهر حضرت [illegible] شاه [illegible]
عبدالوهاب [illegible] مورخ بتاریخ شهر جمادی الاخر معمول
انکه [illegible] رفع منافع [illegible] شان
[illegible] الدعاء [illegible]
[illegible] ارباب وجه اجاره یکساله حمام [illegible]
[illegible] و لواحق که در [illegible] وقوع [illegible]
[illegible] وضع وجه [illegible] رمضان وجه عاشورا [illegible] حضرت
شاه [illegible] عبدالوهاب [illegible] والله [illegible]

که اگر اله تی ۲ مبلغ مرکوره فوق به از فوز ربای کالان

نیز بری الفه درروهای هرماهی رسید همان ماه به ادر دهم کله

عاقلان سنار اله مهماری بعضی نغری موقوف دگمار اینو

المبلغ ۲ سه لام کفیف

المبلغ ل

ساکفان سی ۴

مبلغ کیسه هارتان زری تقه لی

المبلغ

یکساله
سفر و شرط باآنکه حضرت شاه جم مرکور دهم اجاره

غلام مرکور را از ماه مبلغ حولان ماه بماه رسید ...

مبلغ سه تومان کفیف لام رمضان دهم عاشورا مسطور شده

درهم

در دهم عاشقید الا مبلغ یک کاشته عاقلان شاه بابه مهماری

بموزه کمطلب برازد فوز بیت اجاره و دیگه دمش جز بروه

بهم بعضی همانک که و سه باشد و چنو با العربیه والفارسیه جارک

گو روان حرف سهای شرط احمد نیمی گو رکمر راجح به الله

طریق نوشتن اجاره نامچه این جمله کلمه مشهور است بآنکه درجا

صحت و کمال عقل با جاره دادو حضرت شاه کریم شاه

میرزا ابوالحسن مله گوهم میرزا جنیع اصفهانی یکباب اوطاق

رو شرقی در خانه ملک سور و ما متصرفی خود و کهر و فوق

لاری کوچه نظری دله مرحوم اقا شفیع حاجی لی میب

سرباب مبلغ شش لال بری نقد زر فرار بابی مبلغ لا کالان

نیز بری و در آخر بابان ل رسید آق باشد را در دهم کمالان

نیاه سنار اله مهماری باهر و تسمیه و دطاق نزلر درهم

مزکوره متوفقیق کاری بوده الله بو رجوعی سیادت پناه مشار الیه
متوجه باشند دیگر از فقهاء مدت مزکوره از اطاق [illegible]
تملیه نموده متصرف شد از حاله تملک خود بدانند [illegible]
و این حروف سعید سند اجاره قلمی شد تملک خود را با [illegible]
نماید و این حروف سعید سند اجاره قلمی شد تحریراً ۱۲ [illegible]
قسم دیگر اجاره نامچه حاضر شد علیا جناب عصمت و عفت پناه
بی‌بی خدیجه خانم بنت مرحوم [illegible] و رفعت سیادت
پناه سید رئیس جهانگیر ولد مرحوم رئیس محمود بهبهانی ساکن شیراز با جاری
صحیحه شرعیه جهار باب [illegible] کاملاً مطابق شد دلو [illegible]
و جمیکا [illegible] شاهره مزکوره منضبه معلومه مفصوله [illegible]
در حوزه دار الملک شیراز مبلغ [illegible] تومان تبریزی [illegible]
تمامی مستاجر مزکوره و مدت سوات از او متوجه خیابان [illegible]
[illegible]

مزبوره گردیده آنچه حضرت [illegible] کرامت [illegible] مصارف [illegible]
رسانیده و در آخر سال اول مبلغ [illegible] تومان [illegible]
علیا جناب مزبوره [illegible] دیگر در آخر سال اجاره
[illegible] موقوف [illegible] العقد شرط شد که [illegible]
سوات مزبوره مستاجر مزکوره [illegible] موقوف
[illegible] باشد [illegible] اختیار فسخ اجاره عصمت
پناه مزبوره [illegible] باشد [illegible] عفت پناه مزبوره
[illegible] سیادت [illegible]
[illegible] در سهم حواله و اطلاق [illegible] مستاجر مزکوره [illegible] عفت پناه
مزبوره [illegible] باشد و مستاجر مزبور [illegible] اجاره نمود و صیغه
شرعیه [illegible] اجاره و این حروف سعید سند اجاره
قلمی شد تحریراً فی شهر [illegible] الحرام سنه ۱۲۴۶

رقعه… موجب نوشتن و تحریر این کلمات شرعیه آنکه
نگارنده این سطور حضرت علامی است که استاد کل جناب فضائل
مآب عمده الفضلا ملا … دین دیدی ولد مرحمت پناه ملا …
… بلند بالا … نام تخمینا در سن … سالگی …
… یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب
سلیم … و علیه … مالک نفس خود است هر جا
که خواهد برود … و نزد هر کس که خواهد بماند
… دیگر اختیار کند مخالف … اگر … کسی
… منسوب کند لعنت خدا و رسول و ملائکه و الناس اجمعین
بر او باشد و این حروف … کتابت شد … تحریر
… تحریرا فی … سنه … صورت نوشته طلاق نامه
سبب تحریر این کلمات شرعی … مستمعین آنست

…

که … حمیده … ولد مرحوم …
حقوق طلاق ولو … المسمات شهربانو … مرحوم …
… مبلغ … که …
نمود و … رغبت خود قبول نمود … کرده … را
… که هر جا که خواهد برود و هر کس را
که خواهد زوج خود نماید … و این حروف
… حسب الالتماس ملتمس … مرقوم گردید صورت …
… باعث بر تحریر این کلمات شرعی آنست که …
… املاک …
محدود … حد اول باغ فلان حد ثانی باغ فلان
حد ثالث باغ فلان حد رابع باغ فلان … با جمیع حقوق و
توابع و لواحق … و طول و …

بشمره و غیر بشمره آنچه قابل تملک و تملیک باشد حق ملک بوده
در زمان عالمگیر زمانیت پناه ریش حاجی بطلای ایشان بهره الدوله حق ول
محمد حسن بیک عمرلو علیه کله روح هزار بیستی تالان پرورنی
نقد و کالای بر کوره سقف لو رحمت حالک و نقد و طلوع
در رشد و طلایه و سایل ایشان بی صحیح بزرگی جاری شد بیشتمکر
جمع کلولط و ارکان حالی از لو حق غلغله در تحت بیستقمه آن
طریق نوحه مصیبت نامه دلم رکوش بر روان که راست غمی درم
کالب خسته باد است سوخته سرباز مبتلای خون دگر قیامت باد بود
دوام همیشه و محنت ناله مصیبت و ان اعنی غربی مینوای ابیات از آن
سرهای داغ از رنگ عزیزان که حقا و بعره انه که از حد و بس امر
الم تمر ناله مرات بود باده کاشش بر دست وداع نمودن او
شمع جمع قابلیت رزین سرای فانی و در زمان یکجان جانواز

دهدار

ومجروح درمان و جهان از حجب آن سرمایه زن کان نه آسفند
نشاط و نشاطم کوه که عشرت از غم آن بود در آن منقصه جان
تو انه کمینه و خواطر خود به لمحه از فکر فقر کر بر قرار توانه دلو که جان
بجز صبر و فایده بغیر از تحمل نیست **بیت** همه مرگ راییم پیر و جوان
بگیتی نماند کسی جاودان امید که حق که به وکالت آن مرحوم پناه
مغفور و مصیبت رسید کان او مشکور فرخنده جناب ولطف بابا امر
رسانیده جناب منزل رحمت ایزدی است همیدم باد و جوش
دین شش بیت بخشیده کسی سالم از سزاوار همه حاجی عام از ارکان
بیت گذر کن ای صبا درگهی یارم بکو از من مال زمانه کارم
الهی سرو یار کش جانب الهی شمع بزم جوانان
جانب آب روی زینه کانه جانب محرم را نهان بی زاری
تو گشتم زار ور کور که یار جشنم بهر بار از رخت او سلامت کنم

زانکه در هواخواهی گرازدیده جاری بدل حاضری سلامی چون گل
دلا صنوبر سلامی چون نسیم گل سحر سلام من سوی آن زاده بابان
که کرده به سوی پوشابان سلام ای آفتاب برج شاهی از خجل مجبوبه
لطف الهی ازین برگشته دلی جان بر آن سر که نازک کلاه جان
محبوب القلوب بود دیده خوش علیم و خبیر است که ما از شرف ادراک جمال
حال خورشید مثال محروم گشته و ادوار بها ان مه با ان چمان و غنچه
دهان گلعذار هجران شده ام نظاره بهوای سرو قد گل رخسار یک
قفس با شنیدن کوه نماشای گلستان جمال طبیعت مشتاق
عارض گلرنگ چون لاله بدل داغ داریم در فراق شب عنبرین
در چاه که دورت بگوییم حالم از شکنج زلف پر پیچ و تاب داریم
هزار نامه بخیده است و درونم از آن زردیت و جهوری سوی
سنگ بوست که دانه فوام و لعل گشته است بیاد ان

تا به این شام غم را صباحی و این دل شکسته را انصباحی در
نتیجه بلاشاهی برآمده الهی گلشن عیش و عشرت آن نوبهار
همچو تراک و سرو بستان رعونت و لطافت را گلش عزت
دولت بر سر و پای یارب نازک نهالی از چمن جان آمده
شاخ گل تصویر بستان کاه داغ عشق در سینه تجدید نشسته
این آتش سوخته فراق و کدر خسته توبه شتاق نه کدر بشنود کوه است
که آب وصال حبیب محبان عالم تواند خاموش نمود مگر آنکه
طاف عاطفت و کشف ملاطفت این فقیر کثیر التقصیر بار برآمده
و کار این سالک بادیه مقدار نگاه کوته چشمی شاه و دراند
غم آنگاه کوانیه تا بسیار هر که بخواهد نقاب تو
عرصه داشت کمتر بندگان خراب آن همه سنان
بندگان سپهر مکان سکندر شان حشمت نشان دام الله اقباله اکوار

دیده امید وار بر تحفه ساخته موقوف عرض رهگذار آن حضور باطن انور
فیض گستر محیط مهر بار عرضه داشت کمترین بندگان ذره وار از شرق
صفا اشراق بندگان نواب کامیاب سپهر رکاب خورشید اشتهار
عظمت مدار [illegible] احوال [illegible] مرزده عرض
محرمان حضور [illegible] معمور مهر بار عرضه داشت [illegible]
مرزده شرف عرض نواب مستطاب فلک جناب سپهر رکاب کیوان
مآب [illegible] مهر بار عرضه داشت کمترین بندگان [illegible]
[illegible] نواب مستطاب خورشید احتجاب قمر [illegible]
[illegible] علیه عالیه [illegible] جناب [illegible] داشته مرزده عرض [illegible]
[illegible] مهر بار عرضه داشت کمترین بندگان [illegible]
مرزده عرض [illegible] حضور [illegible] فیض گستر [illegible]
اشرف علیه عالیه سلطانه مهر بار مرزده شرف عرض بندگان [illegible] مهر بار

که بشرف زیارت ملفوفه عالیه مشحون و سرافراز گردیده در باب [illegible]

موجب

حسب و جمع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۲۰۱

لا اموطلب علاف که حالا رقی را عمل عباس حسین علی السلام

[illegible]

محرر تحرر [illegible] دیوان [illegible]

[illegible]

لا اعلی تحویل [illegible]

[illegible] محرم الحرام ۱۲۳۱

جمله وجه موجب در خزانه حیدر علی [illegible]

[illegible]

سفر [illegible] که حاکم در [illegible] تحویل [illegible]

[illegible] در خزانه [illegible]

۱۲۳۲

مخصوص بیک طغرا تمسک صلح است و تجاوز از آن نبوده مهر تا این مرقوم گردد
جد رحیم بیک که در نزد اوقات خلق الله جداً منضبط بوده و جای تحسین نبود
معقود بوده به نحوه تمسک تام و کمال بمعرفت عالیشان مشار الیه داخل
کرده خانه که در این تمسک مزبور مرقوم آمد باطل و جای حواله بوده
حروف بسبب طلب با محمد تقی بیگ تحریر فی شهر محرم الحرام ۱۲۴۱

نمونه کره جهان قرار و برقرار باد

چون وجوه بخشی بود مستند
کاروان که مزبور حق داشته باشد که هر کجا ملک ... حدود
معمور کارات و صورت انتخاب جهره بهای احوال عالیحضرت
رسول کرم ظاهر و هویدا است بنابراین از ادعیه او هر آنچه قوی تمام
کافر با دیر مزبور احکامات حضرت مشار الیه محول و مرجوع نمود که
در روز ... مستوجب ضمانات دیوانی و ترقی ذیشان بتمام و نظم و نسق
زراعات ... حسن سلوک ... و مزبور در ... بطور باشد

معمور و از حضرت مزبور از قرار سند کاوی ... قرار معلوم فلان محله
سند معاش و در قریه نمود که بر ساله بالسال باناقص و نقصان ننموده
معمور ساخته که دیات مزبوره قیام و اقدام نموده جهت ... و رعایا
و رعایا و سرجوقگان قریه مزبوره مشار الیه بسوی کرخ از اوش سفید ابد
استقلال خود دانسته از حکم و صلاح حاکم که بعد از این تعطیل و تجرد
در این باب نمود باشد ... رفته کنند ... کرده اند
عرضه داشت بنده کان کمترین ... مزبوره شرف عرض میگذران
صدر الکمال دولت در جناب ترکان جواد و هر کاری و الا سیم ابرار
که چون در توقف مطلب عدم رشد سفیده وزیر کبیر که منسوب بود و لو
دسته دیوانی و بنابر عوارضات کمیزیان شده به ... ابراز
را بعد از آن ملک ... ... سیقو به هم رسیده باشد
بتقریب وجوهات دیوانی معهود بتوقیف نباید اظهار داشت

سیچان اوده پارسی باشی دان در

بی بوشقان لری ایلانت

السلامی و دانشمند عالم [illegible] سند کان [illegible] کاری [illegible] که

[illegible] بیکنفر سمند کاردان را [illegible] که [illegible]

[illegible] و شکفت احوال [illegible] شده [illegible] اول [illegible]
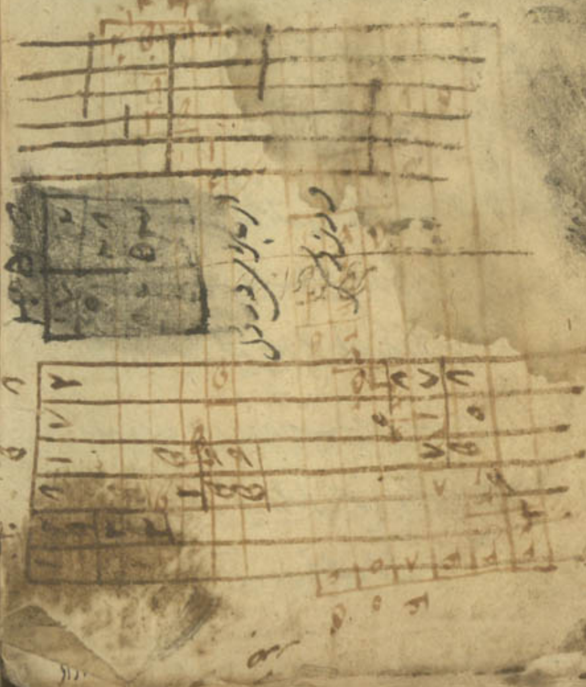
[illegible] سال [illegible]

